



افغانستان: استانه ارتباطات

بودند که از سال ۴۰ تا ۲۲ میلادی حکومت کردند. موسس آن کجولاکدقیزش و بزرگترین شهتاه آن کیشکای کبیر بود. پایتخت کوشانی ها شهر یگرام یا کاپیاسای قدیم در شمال کابل و پایتخت زمستانی آن پیشاور بود. شایان ذکر است که افغانستان آن دوره (آریانا) از لحاظ دیانت بزرگترین مرکز بودیسم جهان و از لحاظ اقتصادی بزرگترین مارکت (بازار) بین المللی وقت محسوب می شد و نیز از لحاظ شهرسازی، صنایع، به ویژگی معماری و شیشه سازی، هنر نقاشی و مجسمه سازی شهره آفاق بود که می توان آن دوره تاریخی را رنسانس آریانا خواند.

در اواخر قرن ششم میلادی تحت تأثیر رقابت یفنیلی ها و ساسانیان، راه ایریشم از رونق افتاد که با قطع این بزرگراه، افغانستان و چین منزوی شدند. میرغلام محمد غبار، مورخ هوطن می نویسد: پس از بسته شدن راه ایریشم راه های ارتباطی تغییر کرد، روسی ها نیز متوجه راه های دریایی شدند و با کشتی به دلتای سند و سواحل هند رسیدند. به این ترتیب اولین صدمه و خسارت ارتباطی با بسته شدن راه ایریشم بر دیگر کشورهای افغانستان، ایران، آسیای مرکزی و قفقاز وارد شد.

شایان ذکر است که این کشورها در عصر هخامنشی ها، پارت ها (طایفه ای از اقوام سکایی)، اشکانی ها و ساسانی ها قلمرویی واحد بودند و همانند کشوری واحد اداره می شدند. در تهاجم یونانی ها نیز باشندگان این مناطق سرنوشت مشترک ساسی داشتند. همچنین از ارسال ۷۵۱ میلادی به بعد بسیاری از ساکنان این مناطق (افغانستان، ایران، آسیای مرکزی و قفقاز) پذیرای دین اسلام شدند و دین مقدس اسلام پیوند دهنده روح برادری و اخوت بین آنان بود.

در دوره های خلافت امویان و عباسیان نیز ساکنان این مناطق سرنوشت مشترک ساسی داشتند و متعاقباً در قلمرو واحدی به نام خراسان دور هم آمدند و سلسله های طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، خوارزمشاهیان و سلجوقیان در همین قلمرو حکومت کردند. غبار پژوهشگر هوطن ادامه می دهد: خراسان آن روز

افغانستان، ایران، آسیای مرکزی و قفقاز در طول تاریخ علائق فرهنگی، مذهبی و زبانی داشته و در بسیاری از مقاطع تاریخی به مثابه یک قلمرو واحد اداره می شدند، اما در بعضی از دوره های تاریخی تحت تأثیر رقابت های استعمارگران اروپایی، مشکلات و مصایب بی شمار را تجربه کرده اند که بررسی میرهای ارتباطی را در این مناطق لازم و ضرور می نماید. با توجه به اهمیت این مسیرها، اینکه سه راه ارتباطی را که در سرنوشت این مناطق تأثیر بسزایی داشته اند به بحث می گیریم.

الف- مسیر ایریشم (پکن، بلخ و افیروزس)

اصطلاح راه ایریشم برای اولین بار توسط تاجری مقدونی به نام مانیس تیتانوس (Maes Titianus) که در شام تجارتخانه داشت اطلاق شد. راه ایریشم به طول ۱۱۰۰۰ کیلومتر، کشورهای افغانستان، آسیای مرکزی، قفقاز و ایران را به هم متصل می کرد. این راه از یونانگ در جنوب رود هوانگ هو یا پکن در شرق چین شروع می شود و تا شهر افیروزس و میله توس در غرب ترکیه می رسید و شهر بلخ در میانه این شاهراه ارتباطی قرار داشت و کلیده شعب و شاخه های این راه در بلخ به هم متصل می شدند.

راه ایریشم (Silk Route) مسیر صلح، تجارت بین المللی و کانال انتقال ایده ها، افکار، اطلاعات و عقاید بود. این جاده ارتباطی حوزه های تمدنی ایران، هند، چین، بین النهرین و افغانستان را به هم گره می زد و نقش ارتباطات بین المللی را از قرن دوم میلادی تا سال ۵۷۶ میلادی به عهده داشت.

زاتوان، سیلکان، هنرمندان، صنعتگران، دانشمندان، مبلغان مسیحی، نقاشان و معماران با استفاده از همین راه به تبادل افکار و اطلاعات می پرداختند. این بزرگراه ارتباطی بخش های عمده افغانستان، ایران و آسیای مرکزی و قفقاز را پوشش می داد و افغانستان سهم قابل ملاحظه ای در این بزرگراه ارتباطی داشت. در دایره المعارف جهان (The world book Encyclopediad) آمده است:

کوشانی ها افشاح کننده و نگهدارنده این راه (Silk Route)

مستقبل بر ایران، افغانستان و بخش‌هایی از آسیای مرکزی بود. ساکنان این مناطق در برابر تهاجم مغولان و دیگر مهاجمان به مثابه پیکر واحد، مصایب را تحمل کردند. پژوهشگر دیگر معتقد است ساکنان این مناطق نظام‌های سخت طبقاتی را تجربه کردند. شکاف بین بطن زنان به دست مغولان را دیده و به دعوت عیارانه یعقوب و ابو مسلم پاسخ دادند و امروز نیز در تنگنای رقابت‌های شرق و غرب قرار گرفته‌اند و چنین پیوندهایی را نمی‌توان نادیده انگاشت و چنین مشترکاتی را نمی‌شود به یکبارگی پوشاند.

در دوره حاکمیت نادر افشار نیز افغانستان، ایران، آسیای مرکزی و قفقاز کشوری واحد بودند اما در دوره‌های بعد به تأثیر از رقابت‌های استعمارگران شرق و غرب (روسیه و انگلیس) بسیاری از این مناطق به اشغال استعمارگران درآمد و شیرازه وحدت و یکپارچگی آنان از هم پاشید و ساکنان این مناطق دچار بحران ارتباطات شدند.

به‌مسیر اروپائیان اورنبرگ، سمرقند و هندوستان فروبناشد. دلبس (Ferdinand De Lesseps) که ترعه (کالال) سوئز را ساخته بود به جنرال آن بی‌اگنتاف سفیر روسیه در استانبول پیشنهاد کرد که راه آهنی از اورنبرگ به سمرقند و از آنجا تا هندوستان بسازند که دولت روسیه پس از یک سال آن را اجرا کرد.

دولت تزاری روس که از مدت‌ها قبل استراتژی تهاجم به چین، افغانستان، ایران، آسیای مرکزی، قفقاز و سیری را در برنامه خود داشت، از نیمه قرن شانزدهم، تهاجم خود را به هدف تحقق اهداف استراتژیک آغاز کرد. ایالت حاجی طرخان و سپس شهر اورنبرگ در شمال بحر خزر را اشغال کردند که نقطه پرش به هند محسوب می‌شد. متعاقباً به سوی دریایچه بالخانیش پیشروی کردند و کوبال را در سال ۱۸۴۶، زنی را در ۱۸۵۵، تخمناق را در سال ۱۸۶۰ و تشکنک را که در فاصله ۲۰۰ کیلومتری شهر خوقند قرار دارد، در سال ۱۸۶۲ اشغال کردند.

دومین مرحله تهاجم روس‌ها از اورنبرگ به سمت جتوب بود که تشکنک را در سال ۱۸۶۵، سمرقند را در سال ۱۸۶۷ و خوقند را در سال ۱۸۷۶ به تصرف خود درآوردند. سومین مرحله تهاجم در آسیای مرکزی و قفقاز از کراسوودسک (Krasnodsk) آغاز شد که در نتیجه آن شهر خیره را در سال ۱۸۸۳، گوک‌تپه را در ترکمنستان تصرف کردند. همچنین در سال ۱۸۸۴ به عشق‌آباد و سرخس دست یافتند. به این ترتیب بخش‌های عمده آسیای مرکزی و قفقاز در سیطره و کنترل روس‌ها درآمده و روس‌ها در مرزهای افغانستان، ایران و بحر خزر استقرار یافتند. (گروموف ۱۳۷۵) در نتیجه، راه تهاجم به هندوستان فراهم شد.

با این که روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز را اشغال کرد اما ایران را در برابر انگلیس به حال خود رها نکرد. سائقه دسترسی به ایران به همان اندازه برایش اهمیت داشت که برای رقیبش بریتانیا. باید ادعا کرد که سرنوشت ناسازگار، ایران را زیر چکش روسیه و سندان

انگلیس قرار داد. میرغلام محمد غبار می‌نویسد: بین ایران و روس جنگ، هابی در گرفت تا آنکه معاهده گلستان در ۱۸۱۳ به امضا رسید. علی‌آن ایران، گرجستان، دربند، باکو، شیروان، شکی، گنجه، قره‌باغ و قسمتی از طالش به روسیه واگذار شد و حق کشی راسی در دریای خزر از ایران سلب گردید.

متعاقب تشکر کشی روس‌ها به ایران، عباس میرزا مجبور به امضای معاهده ترکمانچای در سال ۱۸۲۸ شد که طبق آن ایران و نخجوان، با پنج میلیون تومان به عنوان غرامت جنگ و تیز حق قضاوت کنسولی و امتیازات تجاری به روسیه داده شد. شایان ذکر است که روسیه تزاری به تصرفات خود در آسیای مرکزی، قفقاز و ایران بسنده نکرد و همواره تلاش می‌کرد تا از ایران و افغانستان به مثابه پایگاهی به هدف شریه زدن به منافع انگلیس در هندوستان استفاده کند.

در یک جمع بندی می‌توان گفت که با تصرف این مناطق شیرازه ارتباطات منطقه ای ساکنان آسیای مرکزی، قفقاز و ایران از هم پاشید. زبان، فرهنگ و مراکز ارتباطی این مناطق را دستخوش دیگر گومی و تحول ناپایدار گردانید.

ج-مسیر ارتباطی باکو، بندرعباس و کراچی

رقابت دو قدرت استعماری آن روز باعث شد تا راه‌های نو ارتباطی برای اهداف استعماری مورد توجه قرار گیرد که ایران و افغانستان پس از اشغال آسیای مرکزی در معرض دید این سیاست‌های ارتباطی قرار داشتند.

در نامه ولف به سائبری آمده است: هر چند کاتال سوئز باعث شده است که راه لندن به بمبئی ۴۰۱۹ کیلومتر به سود بریتانیا کوتاه گردد، ساختن راه آهن سراسری ایران موجب خواهد شد که راه باکو به کراچی به طول ۴۹۴۱ کیلومتر به نفع روسیه کوتاه شود.

همچنین رئیس سازمان اطلاعات نظامی انگلیس می‌نویسد: خراسان پایگاهی است که اگر روزی بخواهد، می‌تواند از آنجا عملیات شدیدی نظامی علیه هندوستان را صورت دهد. از این مهمتر آن که تصرف خراسان برای روس‌ها از نظر ادامه عملیات نظامی ضرورت اساسی دارد. این نکته در نامه رستی و محرمانه و مهم روس‌ها آشکارا مطرح است. حتی اگر بپذیریم که خراسان دیر یا زود باید مبدل به یکی از شهرهای روسیه گردد و هرات و افغانستان شمالی به دست روس‌ها افتد بهتر آن است تا آنجا که ممکن است آن روز شوم را به تأخیر افکنیم و البته هیچ پدیده‌ای هم نمی‌تواند فرا رسیدن آن روز را تسریع کند. مگر ساختن راه آهن‌هایی که در این جا افکار این و آن را به خود مشغول می‌کند.

نویسنده کتاب افغانستان در مسیر تاریخ در تأیید این مطلب می‌نویسد: دولت انگلیس که عملاً از جلوگیری پیشرفت نظامی ایران در هرات و پیشرفت سیاسی روس در ایران عاجز بود نمایندگان خود برش و هترلیج را به قندهار اعزام کرد و خود در صدد برآمد که به

افغانستان چه از نظر منافع خاص خودشان و چه از نظر هم مرز بودن با بسیاری از کشورهای دور و نزدیک آسیای یکی از مهمترین تاریخ های کشورهای خاور میانه بوده و همیشه صحنه متحرک مقدرات کشورهای آسیایی است. مضاف بر آن که ایالات متحده می خواهد از یک طرف بازارهای نکر آسیای مرکزی را تسخیر کند و از طرفی می خواهد همگرایی منطقه ای کشورهای آسیایی و مشترک المنافع را برهم زند و بر این اساس افغانستان را پایگاه نظامی و سکوی پرش اهداف استعماری خود ساخته تا از اتحاد و همسویی منطقه ای جلوگیری نماید.

با توجه به وضعیت نامطلوبی که بر این مناطق تحمیل شده و کشورهای ایران، افغانستان و آسیای مرکزی و قفقاز از وضع موجود رنج می برند، با برگزاری سمینار میان منطقه ای کشورهای آسیای مرکزی، غربی و جامعه اطلاعاتی به ابتکار کمیسیون ملل یونسکو در ایران و با همکاری شورای عالی اطلاع رسانی، گروه علوم ارتباطات دانشگاه علامه طباطبائی، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه ها و سازمان رادیو و تلویزیون ایران، باید فرصت را غنیمت دانسته راهکارهایی را در جهت بهبود ارتباطات انسانی و نیز توسعه وسایل ارتباط جمعی این مناطق جست و جو کرد. با توجه به پیشینه ارتباطی و سوابق تاریخی این کشورها، امروز ضرورت همزیستی ملت آمیز، ارتباط و همگرایی کشورهای افغانستان، ایران و آسیای مرکزی و قفقاز بیش از هر زمان دیگر محرز است. چون فرهنگ، اقتصاد، سیاست و ارتباطات، ابعاد فراملی پیدا کرده و ما ناگزیر از ارتباطات منطقه ای هستیم.

وضعیت ارتباطات و فناوری های اطلاعاتی در افغانستان

نخستین روزنامه رسمی افغانستان به نام شمس النهار در سال ۱۸۷۳ میلادی به زیور طبع آراسته شد و از آن تاریخ تا به حال در افغانستان نظام های امرانه مطبوعات، نظام متنی بر قانون، نظام آزادی گرا، نظام کمونیستی و مطبوعات انقلابی تجربه شده است. تجارب گذشته مطبوعات و فناوری های ارتباطی در عرصه رسانه های جمعی افغانستان از جنبه های ساختاری و گار کرد از اهمیت خاصی برخوردار است. نوع نگاه زمامداران از یکسو، تلاش و مبارزات روزنامه نگاران از سوی دیگر و نیز تغییر و تطور قوانین اساسی کشور به ویژه در عرصه آزادی مطبوعات و سایر وسایل ارتباط جمعی و سرانجام تحقق آزادی مطبوعات در دهه دموکراسی افغانستان از دغدغه های مهم و تجارب ارزنده ای بوده است که مردم ما شاهد آن بوده اند.

اما همه تجارب ارزنده گذشته در عرصه وسایل ارتباطی تحت تأثیر بحران کشور دستخوش دگرگونی عمیق و تحول ناپایدار شده است و اینک نظام مطبوعاتی و سایر وسایل ارتباط جمعی افغانستان در معرض تهدید و سرانجام سقوط قرار گرفته است. بسیاری از ژورنالیستان حرفه ای، پیشکوتان و متخصصان ارتباطی یا شهید

نام مقابل با روسیه، افغانستان را استیلا نماید به این ترتیب افغانستان بین دو سنگ آسیاب گیر افتاد.

رقابت استعمارگران اروپایی انگلیس، روسیه و فرانسه سال ها ادامه داشت که به خاطر تضاد منافع آنها سخت ترین خسارات مادی و معنوی بر ساکنان افغانستان، ایران و آسیای مرکزی وارد آمد و نیز با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ سیاست های توسعه طلبانه کمونیست ها در آسیای مرکزی ادامه یافت. در زمان رهبری استالین تمامی نواحی آسیای مرکزی و قفقاز از پیکره اسلام جدا شد و آسیای مرکزی به پنج جمهوری تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، قرقیزستان و قزاقستان تقسیم شد. متعاقباً استالین جغرافیای طبیعی آن مناطق را بر اساس مرکزیت مسکو به شرح زیر تغییر داد:

۱- آسیای نزدیک، شامل آذربایجان، ارمنستان، گرجستان، نخجوان، چین (منطقه قفقاز).

۲- آسیای مرکزی شامل تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، قرقیزستان و قزاقستان.

۳- آسیای دور شامل سبیری و شرق آسیا.

در مدت تقریباً هفتاد و اندی سال سلطه اتحاد جماهیر شوروی سابق در آسیای مرکزی و قفقاز و نیز جابه جایی های قومی در این مناطق چهره دینی ساکنان آنجا را مکرر کرده، روابط و ارتباطات مردمان آن مناطق را برهم زد و مراکز ارتباطی مانند مساجد و اماکن مذهبی مسلمانان را منهدم نموده و هویت دینی و تاریخی شان را مخدوش کردند.

همچنین شوروی سابق در سال ۱۹۷۹ به افغانستان لشکر کشی کرد و آن را به اشغال خود در آورد. ملت مسلمان افغانستان برای حفظ عقاید دینی و دفاع از کشور، قیام کردند که خوشبختانه این قیام حمایت های منطقه ای و بین المللی را به همراه داشت. سرانجام شوروی ها از افغانستان اخراج شدند و شیرازه نظام کمونیستی از هم پاشید.

پس از فرو پاشی شوروی سابق و تغییراتی که در ساختار جیوپلیتیک آسیای مرکزی به وجود آمد، جمهوری های مستقل سر برآوردند اما این جمهوری های تازه استقلال یافته را به حال خود رها نکردند و همواره مسائلی را دامن زدند تا از آب گل آلود صافی نگیرند، چنان که شاهد تنش های قومی از یکسو، اعمال سیاست های استعماری غرب از سوی دیگر، و همچنین چشم طمع از مردمان و نفوذ شرکت های فراملی در عرصه های اقتصادی به ویژه نفت و گاز و ترویج فرهنگ غربی در این مناطق به وسیله فناوری ارتباطی غرب و نیز تهدید آسیای مرکزی به وسیله طالبان که با پتانسیل بی ثباتی در این مناطق همراه بوده است، بوده ایم.

متأسفانه افغانستان نیز تحت تأثیر بحران ۲۰ ساله ایران دچار بحران ارتباطات است که قطعاً بی ثباتی در افغانستان باعث می گردد تا منطقه بی ثبات گردد. به قول رنه گروسه، محقق فرانسوی تاریخ

شدند و یا در هجرت و آوارگی مراوت‌های دوری از وطن را تجربه کرده با آه و حسرت مرگ ندریجی این صنعتگران متنگ فرهنگ‌های را به نظاره نشسته اند.

روزنامه‌های کشور که سابقاً متشددی با تیراژ ده‌ها هزار در داخل و خارج کشور چاپ و توزیع می‌شد، تحت تأثیر شرایط جنگ و بحران به جز چند نشریه محدود در قلمرو ساسی افغانستان، چاپ و منتشر نمی‌شوند. مطبوعات خارجی از کشور نیز به دلیل فقدان نیروهای حرفه‌ای، کارایی لازم را ندارند. در حال حاضر از دانشگاه روزنامه‌نگاری دانشگاه کابل خبری نیست. مرکز انتشاراتی غیرکزاری ها، وزارت اطلاعات و کشور و صداها مرکز مطبوعاتی به حالت تعلیق در آمده و یا به مخروبه‌ای تبدیل شده‌اند.

قلم‌ها از حرکت باز ایستاده و فریادهای در گلو خفه شده است و اهل قلم به اسارت گرفته شده‌اند.

تولیزبون افغانستان تعطیل و در ساختمان آن بسته شده است. رادیو به جز اراکه چند رویداد جنگی و سیاسی در ساعات صبح و شام دیگر برنامه‌ای ندارد. به همین دلیل افغانستان امروز فاقد تصویر است.

به رغم همه ناملاساتی که دامن گیر مطبوعات و رسانه‌های جمعی کشور شده بود تجارب روزنامه‌نگاری و یگر وسایل ارتباطی افغانستان حائز اهمیت است که اینک به اختصار به آن اشاره می‌شود:

۱- روزنامه‌نگاری افغانستان در سایه نظام آمرانه

چنان که پیشتر آمد، روزنامه‌نگاری افغانستان یا تالیس روزنامه شمس‌النهاری در سال ۱۸۷۳ میلادی آغاز شد و این آغاز یک نشریه نیست که رویکردی نو در عرضه صنعت نوشتاری و دومین تجربه روزنامه‌نگاری در کشورهای دری زبان است که با نخستین روزنامه ایران به نام کاغذ اخبار در سال ۱۸۳۷، ۳۶ سال فاصله دارد. باید اذعان کرد که اولین روزنامه دری زبان هندوستان به نام اخبار در سال ۱۷۹۸ توسط کمیته‌ای هت شرقی و اولین روزنامه دری زبان در ماورای قفقاز به نام تفلیسکی (Tifliskis Vedomosti) به مدیریت یکی از کارمندان امور نظامی نظام تزاری منتشر شد که هر دو بر اساس اراده استعمارگران انگلیسی و سواد منتشر شدند. لذا سزاوار نیست که این دو را نخستین و دومین نشریه‌های دری زبان بنامیم زیرا این دو روزنامه ماهیت ملی نداشتند و برای ارتباطات ملی آن و کشور مورد استفاده قرار نمی‌گرفتند.

اما دو نکته مهم در تالیس این دو روزنامه دری زبان هندوستان و قفقاز حائز اهمیت است:

نخست اینکه نیاز به ارتباطات نوشتاری در سال‌های ۱۷۹۸ و ۱۸۳۸ از سوی استعمارگران انگلیسی و روسی نشانگر حضور قابل ملاحظه دری زبانان یاسواد در هند و قفقاز است و ثانیاً تالیس این دو نشریه حکایت از آن دارد که قلمرو جغرافیای زبان دری فرائز از

کشورهای ایران، افغانستان، آسیای مرکزی و قفقاز بوده است. به عبارت دیگر زبان دری به عنوان یک وسیله ارتباطی، تمام جغرافیای طبیعی از قفقاز تا هندوستان و چین را پوشش می‌داد که زبان دری افغانستان سهم قابل ملاحظه‌ای در ارتباطات منطقه‌ای داشت.

شایان ذکر است که روزنامه‌نگاری افغانستان در دامن نظام آمرانه متولد شد و به مدت پنج سال منتشر گردید که با دخالت و تجاوز انگلیسی‌ها در سال ۱۸۷۸ میلادی متوقف شد. از آن پس به مدت ۳۸ سال تحت تأثیر شرایط جنگی و اوضاع سیاسی کشور روزنامه دیگری منتشر نشد تا آن که به همت و تلاش عده‌ای از روشنفکران و موافقت امیر حبیب‌الله خان در سال ۱۹۰۴ روزنامه دیگری به نام سراج الاخبار در چاپخانه عنایت چاپ شد. اما این شروع مجدد با اصول روزنامه‌نگاری همراه بود. گردانندگان این نشریه جوانان و تحصیلکرده، نخبگان علمی و در رأس آنها محمود طرزی پدر روزنامه‌نگاری افغانستان بود که در واقع این روزنامه، جنبش مشروطیت و تحولات بعدی کشور را بنیان نهاد. اما به دلیل نبود قانون مدون ملی، تمام امور مطبع و نشر روزنامه‌ها و جراید به دستور امیر انجام می‌شد. شایان ذکر است که در این دوره ۳۳ ساله از ۱۸۷۳ تا ۱۹۰۶، نظام آمرانه مطبوعات در افغانستان حاکم بود و روزنامه خصوصی وجود نداشت. مدیریت و مالکیت روزنامه‌ها دولتی بودند و در گستره حقوق دولت قرار می‌گرفتند.

تأسیس روزنامه‌های مستقل و آزاد پس از استقلال افغانستان مطبوعات افغانستان پس از کسب استقلال سالی ۱۹۱۹ وارد مرحله تکاملی خود شدند. بر اساس تضمین قانون اساسی آن دوره، تنوع و کثرت مطبوعات طرف توجه قرار گرفت. مطبوعات خصوصی با مدیریت افراد حقیقی یکی از دستاوردهای مهم این دوره بود که به حق نقش روزنامه‌نگاران سخنکوش را نمی‌توان در تحولات بنیادین ارتباط کشور نادیده گرفته. قانون مطبوعات مصوب ۱۳۰۲-۱۳۰۱ شمسی موتور محرکه مطبوعات کشور بود.

در ماده ۱۱ نخستین قانون اساسی افغانستان که نظامنامه دولت علیه افغانستان موسوم است، آمده است: مطبوعات و چاپ روزنامه‌های داخلی مطابق حکم قوانین مربوطه آزاد است. حق چاپ روزنامه‌ها مختص به دولت و اتباع افغانستان است. نشریات خارجی از طرف دولت تنظیم یا سانسور خواهد شد.

پس از تصویب و انضاد این قانون توسط امیر اسان‌الله خان، مطبوعات وارد مرحله نوین شد. تنوع و کثرت مطبوعات با پیشگامی نهضت روشنفکری جامعه یکی از عیزش‌های فرهنگی و ارتباطی کشور محسوب می‌شود. روزنامه‌های لیس به مدیریت و مالکیت محی‌الدین آتیس به عنوان یک نشریه خصوصی و مستقل در این دوره به تاریخ ۲۵ تیر ۱۳۰۴ شمسی، چاپ و منتشر شد. مضاف بر آن ۲۳ روزنامه و جریده در مرکز و ولایات مملکت چاپ و منتشر می‌شد. در همین دوره برای اولین بار جریده ارشادالنسوان به همت زنان

افغانستان نیز به زیور طبع آراسته شد

جایشی های مطبوعاتی بر سر مقوله آزادی و کنترل پس از تصویب دومین قانون اساسی

در اصل بیست و سوم دومین قانون اساسی افغانستان مصوب ۱۳۰۹ شمسی آمده است: مطبوعات و اخبارات داخله که خلاف مذهب نباشد مطابق اصولنامه مخصوص آن آزاد است. نشر اخبار فقط از حقوق حکومت و تبعه افغانیه است. مطبوعات و جراید خارجه که به مذهب و سیاست حکومت علیه افغانستان خلاف نرساند، ادخال آن به افغانستان آزاد است.

پس از تصویب این قانون و تغییراتی که در ساختار سیاسی پدید آمده، جایشی هایی پیرامون آزادی مطبوعات آغاز شد که تحت تأثیر آن روند رو به رشد مطبوعات کشور با مشکلات جدی مواجه شد. به رغم مشکلات و شرایط نامیمونی که در دوره صدر اعظمی سردار محمد هاشم خان پدید آمده بود، مقاومت هایی از سوی نخبگان کشور به ویژه پیشکوتان مطبوعات صورت گرفت که مقاومت آنان در برابر شرایط اختناق و پلیسی آن دوره سر فصل دیگر مقاومت روزنامه نگاران می باشد.

در این دوره برای نخستین بار رسالت مستقل مطبوعات تأسیس شد که سعی و تلاش روزنامه نگاران به ویژه سید قاسم رشتا و حمایت سردار محمد تعیم نیز قابل توجه است. اما در دوره نخست وزیری سردار شاه محمودخان، اوضاع بهتر شد و مطبوعات نیز در بشر توسعه و بااندگی قرار گرفت که باز هم نقش نخبگان و دست اندرکاران مطبوعات را باید ستایش کرد. مطبوعات این دوره در بیداری جامعه نقش قابل ملاحظه ای داشت و اصلاحیه های قوانین مطبوعات نیز از دستاوردهای آن دوره است.

نظام آزادی گرای مطبوعات افغانستان در دهه دموکراسی
در ماده بیست و ششم قانون اساسی افغانستان مصوب ۹ میزان ۱۳۴۳ شمسی آمده است: آزادی حق طبیعی انسان است. این حق جز آزادی دیگران و منافع عامه که توسط قانون تنظیم می گردد، حدودی ندارد. آزادی و کرامت انسان از تعرض مصون است، انفکاک نمی پذیرد. دولت به احترام و حمایت آزادی و کرامت انسان متکلف است.

همچنین در ماده سی و یکم همین قانون اساسی آمده است: آزادی بیان از تعرض مصون است. هر افغان حق دارد فکر خود را به وسیله گفتار، نوشتار، تصویر و امثال آن مطابق قانون اظهار کند.

هر افغان حق دارد مطابق به احکام قانون به طبع و نشر مطالب بدون ارائه قبلی آن به مقامات دولتی بپردازد. اجازه اختیار تأسیس مطابع عمومی و نشر مطبوعات تنها به اتباع دولت افغانستان مطابق به احکام قانون داده می شود. تأسیس و تدویر دستگاه عامه فرستنده رادیو و تلویزیون مختص به دولت است.

این دو ماده قانون اساسی تصویر شفاف و روشنی از نظام آزادی

گرای مطبوعات افغانستان ارائه می دهد که در نوع خود یکی از پیشرفته ترین قوانین اساسی در باره مطبوعات است. این قانون آزادی بیان، افکار و اندیشه را به عنوان حق طبیعی انسان به رسمیت می شناسد و نیز مصوبیت روزنامه نگاران را تضمین می کند. مضاف بر آن دولت را ملزم می سازد تا شرایط تحقق آزادی را فراهم سازد. به این ترتیب این مفاد قانون، تصویری از نظام تنبیهی را در برابر نظام پیشگیرانه ارائه می نماید. چون هر کسی حق دارد بدون اجازه قبلی از مقامات به چاپ و نشر عقاید و افکار اقدام کند و نظام سانسور را مردود می شمارد.

باید خاطر نشان ساخت که محتوای این قانون با قوانین اساسی کشورهای مترقی مانند انگلیس، فرانسه و امریکا قابل مقایسه است که پس از تصویب و تنفیذ آن مطبوعات کشور وارد تکاملی ترین دوره خود شد. در تنظیم و تدوین مسوده این قانون اساسی نقش نخبگان کشور و نیز همکاران لوییژ فوئیر (Louis Fouere) متخصص فرانسوی و دوکارشناس هندی و مصری را نمی توان نادیده گرفت.

این دوره را به لحاظ فناوری های اطلاعاتی می توان درخشان ترین دوره ارتباطی افغانستان نامید. تأسیس آژانس باختر، تشکیل کلوب مطبوعات و برگزاری کنفرانس های مطبوعاتی، تأسیس انجمنی دائرة المعارف و گام های بلندی بود که در این دوره برداشته شد. این دوره را به دلیل ترویج آزادی ها و تنوع و تکثر مطبوعات، فناوری های ارتباطی و تشکیل احزاب سیاسی چپ و راست، میانه و اسلامی، دهه دموکراسی نامیدند. در این دهه دولت برای ۲۱ جریده غیر حکومتی جواز نشر صادر کرد که هفت نشریه آن یعنی جراید خلق، پرچم، مساوات، صدای عوام، شعله جاوید، افغان ملت و اتحاد ملی متعلق به احزاب چپ، اسلامی و ملی گرا بودند. جراید خلق و پرچم ارگان بشواتی گروه های کمونیستی خلق و پرچم طرفدار شوروی سابق بودند و شعله جاوید ارگان نشراتی گروه کمونیستی طرفدار چین بود.

به این ترتیب با اعطای آزادی مطبوعات، سه نوع مدیریت مطبوعاتی (دولتی، شخصی و حزبی) تحقق یافت و هر شیروندی که استطاعت مالی و توانایی نویسندگی داشت می توانست نشریه ای داشته باشد. حقوق روزنامه نگاران به وسیله دولت مورد حمایت قرار گرفته بود و انتقاد از دولت و عملکرد مسئولان یک امر عادی بود. خلاصه این که نظام مطبوعات دهه دموکراسی به معنی حقیقی کلمه یک نظام تنبیهی بود نه نظام سانسور و پیشگیرانه.

بن بیست فناوری مطبوعات پس از جمهوری محمد داود با کودتای محمد داود در سال ۱۳۵۳ و اعلام رژیم جمهوری به نظر می رسد که قرآیند روزنامه نگاری سیر صعودی خود را به نحو بهتری سپری کند. اما بر خلاف انتظار، روند رو به رشد مطبوعات متوقف شد، فعالیت دست اندرکاران مطبوعات محدود شد و کاهش

یافت. قانون اساسی جمهوری محمد داود هر چند متأثر از قوانین دهه دموکراسی بود اما در عمل شرایط اختناق و فضای رعب و اضطراب بر مطبوعات سایه افکند.

در ماده سی و هشتم قانون اساسی جمهوری محمد داود مصوب ۱۳۵۶/۱۲/۵ آمده است: آزادی فکر و بیان از تعرض مصون است. هر افغان حق دارد فکر خود را به وسیله گفتار، نوشتار و تصویر و امثال آن مطابق به قانون اظهار کند. اجازه امتیاز تأسیس مطابع و نشر مطبوعات تنها به اتباع افغانستان مطابق به احکام قانون داده می شود. تأسیس مطابع بزرگ و تأسیس و تدویر دستگاه خامه فرستنده رادیو و تلویزیون مختص به دولت است.

اگر مفاد و محتوای این ماده قانون اساسی با قوانین دوره دموکراسی مقایسه شود، بین این دو شباهت زیاد وجود دارد اما در عمل نظام مطبوعات جمهوری محمد داود نظام سانسور، پلیسی و خلاف قانون اساسی بود. جرایم و نشریات شخصی و خصوصی مصادره شد. جرایم دولتی تحت نظارت و کنترل شدید مقامات حکومت تهیه و سانسور می شدند. انتقاد از مسئولان دولت جرم تلقی می شد. به خبرنگاران خارجی اجازه فعالیت داده نمی شد. صباح الدین کشککی در مقاله ای تحت عنوان قوه چهارم (مطبوعات) می نویسد: هنگامی که محمد داود رژیم سلطنت را در ۱۷ جولای ۱۹۷۳ از پا در آورد، ۱۰ جریده غیر حکومتی به نشر می رسید. محمد داود همه جرایم غیر حکومتی را مسدود و متوقف کرد و از آن تاریخ به بعد در افغانستان هیچ جریده شخصی به نشر نرسید.

نابراین در جمهوری محمد داود یک بار دیگر نظام آمرانه و دیکتاتوری بر مردم تحمیل شد و مطبوعات و سایر وسایل ارتباط جمعی تنها در چهارچوب سیاست حاکم اجازه فعالیت داشتند. سازمان های دولتی تنها مرجع رسیدگی به تخلفات بود نه از هیأت منصفه مطبوعات خبری بود و نه از بررسی جرایم مطبوعات در دادگاه های عادی. روزنامه نگاران در حرفه خود فاقد استقلال و صلاحیت بودند. خبرنگاران و مدیران مطبوعات از سوی دولت تعیین و منصوب می شدند. سانسور و نظام پیشگیرانه بر مطبوعات تحمیل شده بود.

بحران ارتباطات در نظام کمونیستی افغانستان ماده بیست و نهم، بند هفت اعلامیه شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان مصوب ۲۵ حمل ۱۳۵۹، آزادی مطبوعات را تضمین می کند. حق بیان آزادانه و علنی فکر، حق تشکیل اجتماعات و تظاهرات مسالمت آمیز و همچنین حق ایجاد میتینگ های وطن پرستانه در سازمان های دموکراتیک و مترقی اجتماعی از حقوق شهروندان بوده، تضمین می شود. در ادامه همین ماده آمده است که استفاده از حقوق مذکور در چوکات (چهارچوب) که نظم اجتماعی، آسایش و امنیت کشور را مختل نکند توسط قانون تنظیم می گردد.

همچنین در ماده چهل و یکم قانون اساسی جمهوری افغانستان مصوب ۱۳۶۶/۹/۹ شمس آمده است: آزادی حق طبیعی انسان است.

این حق جز آزادی دیگران و منافع عامه که توسط قانون تنظیم می گردد، حدودی ندارد. آزادی و کرامت انسانی از تعرض مصون بوده و دولت آن را احترام و حمایت می کند و نیز در ماده چهل و نهم تحریر یافته است که: اتباع جمهوری افغانستان دارای حق آزادی فکر و بیان می باشند، اتباع می توانند از این حق به صورت علنی، شفاهی و تحریری طبق قانون استفاده کنند. سانسور مطبوعات قبل از نشر جواز ندارد.

اگر به محتوای این ماده های حقوقی موشکافانه نگاه شود، در می یابیم که این اسناد متأثر از قوانین اساسی قبلی است. اما در عمل رژیم کمونیستی در دوره های ریاست جمهوری ترکیه، آئین، بیرک کارمل و داکتر نجیب الله، نه تنها آزادی مطبوعات را مسدود کردند که در برابر باورها و اعتقادات دینی مردم مسلمان نیز مخالفت کردند. سرانجام مردم مسلمان برای حفظ عقاید اسلامی شان از تعرض کمونیست ها قیام کردند و دامنه این قیام ها هر روز ابعاد گسترده به خود می گرفت. رژیم کمونیستی تلاش کرد تا با سرنیزه و قدرت نظامی، قیام ها را سرکوب نماید که موفق نشد. سرانجام ارتش سرخ شوروی سابق به عدد کودتاگران و اذتاب شان (خلف و پرچم) آمده و در ۶ جنی ۱۳۵۸ با تهاجم نظامی در بخش هایی از کشور مسخر شدند اما اوضاع کشور بیش از پیش بحرانی شد و شعله های جنگ هر روز ابعاد گسترده به خود می گرفت. این جنگ خانمانسوز تمام دستاوردهای علمی و فکری و منابع علمی و طبیعی را از بین برد.

رژیم کمونیستی فریادها را در گلوها خفه کرد و مخالفان را سرکوب نمود و سرانجام تحت تأثیر فضای جنگ و خونریزی شیرازه نظام مطبوعاتی کشور از هم پاشید.

مطبوعات انقلابی افغانستان

با کودتای کمونیستی و تهاجم شوروی سابق در افغانستان، فعالیت های مطبوعاتی از پایتخت کشور به شهرها و نیز به خارج از کشور منتقل شد. جرایم و روزنامه های پرتیراژ با محتوای مطالب انقلابی در خارج از کشور به ویژه در کشورهای همسایه چاپ و نشر می شد و در داخل کشور توزیع می گردید.

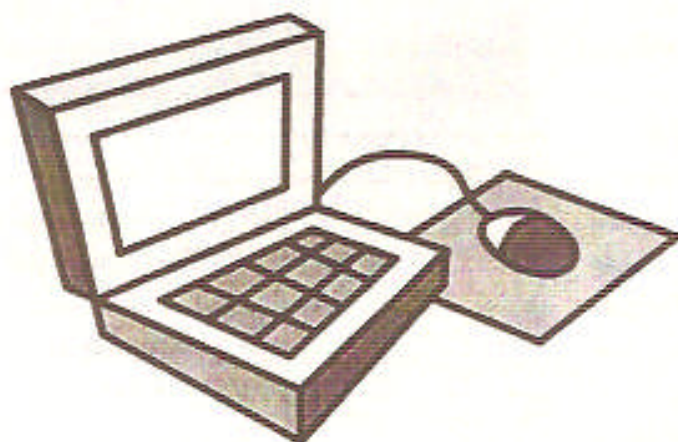
روزنامه نگاران و ارباب جرایم انقلابی این دوره در جهت دمی و هدایت انقلاب و مردم نقش قابل توجهی داشتند. گروه های مبارز اسلامی و مخالف رژیم کمونیستی افغانستان جرایم و روزنامه های متعددی را چاپ و منتشر می کردند. بسیاری از گروه های جهادی امکانات طبع و نشر را خریداری کردند و خود در چهارچوب حزب و گروه خود به چاپ و نشر جرایم می پرداختند. تیراژ این نشریات بالا بود بسیاری از جرایم و روزنامه ها به زبان های دری و پشتو تعداد دیگر به زبان های اردو، عربی، انگلیسی، روسی، ازبکی، فرانسوی و... انتشار می یافتند.

اما نبود تشکل های هماهنگی منظمی، عدم توجه به روزنامه نگاران حرفه ای و نادیده گرفتن حقوق و مقررات اخلاقی روزنامه

اند و بسیاری از مراکز انتشاراتی به خرابه ای مبدل شده است. این است سرنوشت کشوری که ۱۲۸ سال سابقه روزنامه نگاری دارد و اولین روزنامه مستقل آنیس را در سال ۱۳۰۶ شمسی در پایتخت کشور به زیور طبع آراست و نخستین روزنامه ولایتی (روزنامه اتحاد مشرقی) را در سال ۱۹۲۰ تجربه کرده و هشتاد سال قبل اولین روزنامه رسمی زنان ارشاد التوان را به نشر سپرده و توزیع کرده است.

تأسیس رادیو در افغانستان

ریاست مستقل مطبوعات در سال ۱۳۱۸/۱۳۲۹، با پیشنهاد جمعی از نخبگان و روزنامه نگاران و به حمایت سردار محمد نسیم معاون نخست وزیر و وزیر معارف افغانستان پایه ریزی شد که منشأ تحولات بسیار اساسی در عرصه مطبوعات و رسانه های جمعی کشور گردید و تشکیلات ریاست مستقل مطبوعات که قبلاً توسط استاد سلجوقی تهیه و تدوین شده بود به حکومت پیشنهاد شد و دولت آن



را منظور کرد به این ترتیب صلاح الذین سلجوقی به عنوان رییس مستقل مطبوعات تعیین شد و سید قاسم رشتیا نیز به عنوان مدیر عمومی نشریات آن منصوب شد. عده ای از نویسندگان و روزنامه نگاران مانند سرور گویا، عبدالرحمن پژواکه، احمدالله کریمی، رشید لطیفی، محمد عثمان صدیقی و در این تشکیلات جای گرفتند جراید افغانستان و نیز روزنامه مستقل آنیس زیر چتر آن قرار گرفت.

مدیریت عمومی آزاتس خیرگزاری باختر به مسئولیت لطفی نیز در چارچوب آن فعال گردید که عهده دار تهیه و توزیع خبرهای داخلی و خارجی به جراید مرکز و ولایات بود. تا قبل از تشکیل ریاست مطبوعات، روزنامه ها و جراید اخبار خود را از منابع گوناگون اخذ می کردند و بیشتر اخبار داخلی و اعلامیه های دولت را منتشر می کردند.

اعطای جوایز مطبوعاتی، برگزاری مراسم علمی، اداره انتشارات رادیو، تأسیس کلوب مطبوعات، مدیریت صحافت و تدریس از فعالیت های این ریاست بود. این ریاست مرکز واقعی ادب و فرهنگ ملی و کنون جنبش های فکری نوین شد.

نگاری و تود نظام مطلوب مطبوعاتی از ضعف های روزنامه نگاری افغانی کشور بوده است.

فقدان پرسنل فنی و حرفه ای در حاکمیت دولت اسلامی مجاهدین یا انتقال قدرت در ۸ ثور ۱۳۷۱ و با تأسیس دولت اسلامی افغانستان جراید و مجلات انقلابی نیز به داخل کشور منتقل شدند. گروه های سیاسی در کنار نشریات دولتی، به نشر و پخش جراید و روزنامه ها پرداختند و جراید خصوصی نیز اجازه چاپ و نشر یافتند. در این دوره مالکیت و اداره مطبوعات دولتی، خصوصی و گروهی پذیرفته شد اما نیروهای حرفه ای در عرصه رادیو، تلویزیون و دیگر وسایل ارتباطی با فرار کردند و یا در ساختار دولت اسلامی اجازه فعالیت نداشتند و از سوی دیگر دولت نویسی اسلامی تحت تأثیر اختلافات داخلی و مداخلات آشکار و پنهان خارجی نتوانست نظام فروپاشیده مطبوعات کشور را سرسایان دهد. هر چند پیش نویس قانون اساسی تهیه شده و ماده های ۱۸، ۳۲ و ۳۴، آزادی بیان، مصونیت تلفن، تلگراف و دیگر وسایل ارتباطی را تضمین می کرد اما شرایط تاخوایسته سیاسی اجازه نداد تا در عرصه فناوری های ارتباطی گام هایی برداشته شود. رادیو و تلویزیون در آن هنگام فاقد پرسنل فنی و حرفه ای بود و پرسنل جدید نمی توانست برنامه های متناسب با شأن دولت نویسی مجاهدین تهیه و پخش نمایند و مضاف بر آن اختلافات سیاسی در ارائه برنامه های رادیو تلویزیون نیز کشانده شد.

رادیوی ولایات نیز به همین سرنوشت مواجه شدند. بدین ترتیب وسایل ارتباطی که نقش بسزایی در توسعه و تحولات کشور بر عهده داشت، بیست، در دوره حاکمیت مجاهدین مورد استفاده مطلوب قرار نگرفت. فرایند وسایل ارتباط جمعی افغانستان حاکمیت طالبان با تصرف کابل پایتخت در ۲ میزان ۱۳۷۴ توسط گروه طالبان، امارت اسلامی تأسیس شد و کشورهای عربستان سعودی، پاکستان و امارات متحده عربی آن را به رسمیت شناختند.

روزنامه نگاری در حاکمیت طالبان زیر نظر وزارت اطلاعات و کشور قرار گرفت و مطبوعات خصوصی اجازه فعالیت نداشتند. تلویزیون افغانستان تعطیل شد و رادیو افغانستان تحت عنوان رادیو شریعت اسلامی روزانه در دو نوبت به مدت سه ساعت برنامه داشت. روزنامه شریعت تنها ارگان نشریاتی طالبان بود که محتوای مطالب آن، اخبار جنگ، پیام های امیرالمؤمنین علاءالدین رهبر طالبان و اعلامیه های امارت اسلامی افغانستان بود.

داشتن نوار کاست و ویدیویی پیگرد قانونی داشت. فیلسرداری ممنوع بود و گرفتن عکس (به استثنای شناسنامه) جرم تلقی می شد. خبرنگاران خارجی و داخلی حق دریافت، انتقال و نشر اخبار و رویدادهای کشور را نداشتند. روزنامه نگاران کشور مهاجرت کرده

آژانس خبررسانی باختر

این آژانس در سال ۱۳۱۸ فعالیت خود را آغاز کرد. در آن زمان در چارچوب وزارت اطلاعات و کلتور فعالیت می کرد. این آژانس اخبار را تهیه و به وسیله تله تایپ Teletype به روزنامه ها ارسال می کرد. این آژانس با مؤسسات خبری آسوشیتد پرس، رویتر، تاسوگ، تاس و سن هوا، همکاری داشته که اخبار مربوط به افغانستان و وقایع بین المللی تبادل می شد.

تاثیر افغانستان

هنر تاثیر به شکل شش آن سابقه طولانی در افغانستان دارد. افراد دوره گرد، نقال ها، سادو ها و سماع ها با تشکیل صحنه های رزم و حوادث تاریخی در محل های بازار و تفریح گاه ها به هیرنمایی می پرداختند. اما هنر تاثیر به شکل نو و مدرن آن از سال ۱۳۳۰ هجری موزده توجه قرار گرفت که هنرمندان در محل ها و اماکن مشخص به هیرنمایی می پرداختند.

سینما در افغانستان

صنعت سینما در سال ۱۳۴۶ در افغانستان موزده توجه قرار گرفت. برای نخستین بار هنرمندان افغانی به تهیه فلم اقدام کردند. عشق و دوستی به کارگردانی رشید لطیفی و با بازیگران افغانی به نام های عبدالرحمن بیاب و لطیف نشاط ساخته شد و بازیگر زن آن یک خانم هندی بود.

فیلم های عقاب، روزگاران و اندرز مادر یکی پس از دیگری ساخته شدند و متعاقباً اسودوبوی فیلم سازی به نام های افغان فیلم، مشعل فلم و آیارسین فیلم تأسیس شد. شایان ذکر است که فلم عشق و دوستی با همکاری سینمای هند تهیه شد.

تلویزیون افغانستان

تلویزیون در سال ۱۳۵۶ از کشور جاپان خریداری و به افغانستان وارد شد. ساختمان تلویزیون در کنار ساختمان رادیو تأسیس گردید. تعداد محصلان بوهتون برای آموزش این وسیله ارتباطی به کشورهای ایران، بلغاریا و جاپان اعزام شدند که بیشتر آنها کارمندان وزارت اطلاعات و کلتور بودند.

تلویزیون کابل از بخش های اطلاعات و اخبار، بخش روزانه (نگاه)، بخش فیلم، بخش موسیقی و نمایشنامه ها تشکیل شده بود که هر بخش وظایف خود را دنبال می کردند.

جمع بندی

سرنوشت ناسازگار، افغانستان، ایران، آسیای مرکزی و قفقاز را برای مدت های طولانی زیر یوغ روس و انگلیس قرار داد. در قرن های گذشته توسعه کالاهای ارتباطی، ساخت راه آهن و کشتیرانی از عمده ترین ابزار استواری قدرت های استعماری روس و انگلیس بودند که تحت تأثیر آن ساکنان آسیای مرکزی و قفقاز، ایران و افغانستان قربانی منافع استعماری شدند.

روزنامه نگاران از بدو تأسیس نخستین روزنامه در افغانستان فعالیتات زیادی را متحمل شدند. زندان دیدند، شهید شدند و با مصائب عدیده ای دست و پنجه نرم کردند اما تسلیم شرایط اختناق آمیز نشدند.

روزنامه نگاری افغانستان تنیب و فزازهایی را پشت سر گذاشته است. دوره های نظام امرانه و استبدادی را تجربه کرده و دوره های قانون به هست روزنامه نگاران تحقق یافته و دهه دموکراسی یکی از درخشان ترین دوره های مطبوعات کشور افغانستان بوده است. نظام کمونیستی افغانستان همه دستاوردهای مطبوعات را در سراسری موقوف قرار داد و مشوعات انقلابی فاقد مدیریت هماهنگ بوده و غالباً از وجود نیروهای متخصص و حرفه ای محروم بودند. دولت اسلامی مجاهدین تحت تأثیر اختلالات سیاسی و فقدان نیروهای حرفه ای نتوانست سهم و نقشی در صنعت فناوری های ارتباطی داشته باشد.

امارت اسلامی طالبان تنها به دو وسیله ارتباطی رادیوی شریعت و روزنامه شریعت) بسنده نموده، تلویزیون را تعطیل و استفاده از فناوری های ارتباطی را ممنوع کرد.

پیشنهادهای

۱- افغانستان، ایران، آسیای مرکزی و قفقاز به عنوان کشورهای همسایه و دارای پیشینه مشترک فرهنگی، زبانی، اقتصادی و ارتباطی ناگزیر از ارتباط می باشند چون حیات سیاسی اجتماعی هر کشور، ملتی در گرو سیاست، فرهنگ، اقتصاد و ارتباطات است. پس همکاری های ارتباطی بین آنها ضروری است.

۲- ارتباطات افقی را باید جایگزین ارتباطات عمودی نماییم. ارتباطات عمودی در گذشته تلح ترین بی آمدها را به همراه داشته است و همه زیرساخت های فرهنگی، تاریخی و اقتصادی کشورهای منطقه را از بین برده است.

۳- باید زمینه هایی برای انتقال فناوری اطلاعات و ارتباطات فراهم نمایم بدون آن که به منافع ملی یکدیگر ضربه وارد شود.

۴- توسعه «رونزا و اجتناع گرا، الگوی خویر، برای کشورهای منطقه به شمار می آید که باید زمینه های آن را فراهم کرد توسعه امکانات ارتباطی، امنیت مطبوعاتی، تغییر در ساختار مدیریت رسانه ها، بالا بردن تیراها، ایجاد شوراهای مطبوعاتی، تقویت تشکل های صنفی، استقلال صنفی پیش شرط حیاتی برای توسعه درونزا هستند.

۵- باید به سمت و سوی تولید نرم افزارهای ارتباطی متناسب با خواست های کشورهای منطقه مبدول نماییم.

۶- عوامل فرهنگی تاریخی و مجاورت جغرافیایی، ارزش های قبول شده ای است که باید دست اندر کاران امور ارتباطات منطقه به آن اهتمام ورزند.

این مقاله در اولین سمینار هیئت منطقه ای کشورهای آسیای مرکزی غربی و جامعه اطلاعاتی ارائه شد.



زن مسلمان

مقام زن در شریعت اسلامی و
مقایسه آن با دیدگاه تمدن جدید

نویسنده: مولانا همید الدین خان

ترجمه: عبدالله خاموش هروی

قسمت اول

مقدمه:

از دیدگاه اسلام در مورد زن به (degradation) تعبیر کردن، مستلزم تحریف اصل مطلب است. زیرا حرف و سخن اسلام در مورد زن این نیست که او از مرد کمتر است. بلکه اسلام تنها این مطلب را یاد آور می شود که زن با مرد اختلاف دارد. که این موضوع، تفاوت آن دو را نسبت به هم مشخص می کند؛ نه اینکه به بهتر بودن یکی نسبت به دیگری اشاره ای داشته باشد.

Not better, but different.

فرض بفرمایید که یک پزشک به بیمار خویش می گوید: «چشم، بخش بسیار حساس و لطیفی از وجودتان است. شما چگونه مثال، با چشم خویش همان رفتاری را که با ناخن نان می کنید، نداشته باشید. بلکه در مورد حفاظت از چشمان تان بسیار احتیاط نمائید.

راهنمایی و هدایت آقای پزشک به این معنی نیست که بیمار به چشم در برابر ناخن منزلت و مقام کمتری می دهد بلکه او در مقایسه میان این دو، تفاوت چشم را نسبت به ناخن به بیمارش گوشزد می کند.

قوانینی که در مورد مرد و زن در اسلام آمده، همه بر این حقیقت اصولی استوار اند که زن و مرد دو صنف و طبقه جدا از هم اند و شکی هم نیست که از دیدگاه آفرینش، تفاوت های اساسی میان آن دو وجود دارد. از این رو، در زندگی خانوادگی و اجتماعی، محدوده عمل شان یکی نمی باشد.

زیرا همانگونه که در ساختار بیولوژیکی و فیزیکی شان تفاوت وجود دارد، از دیدگاه عمل و کار نیز خواهی نخواهی میان آن دو تفاوت هایی موجود می باشد.

خاورشناس انگلیسی ادوارد ویلیام این (۱۸۰۱-۱۸۷۶) بخش های ویژه ای از قرآن کریم را گزینش و ترجمه نموده، که این ترجمه برای نخستین بار در ۱۸۸۲ در لندن به زیور طبع آراسته شد.

این ترجمه پیشگفتاری نیز داشت که در آن آقای مترجم آموزه های اسلامی را معرفی نموده می نویسد: نقطه مهلک و ویرانگر اسلام این است که به زن مقام و مرتبه پست و بی ارزشی را قابل شده است.

The fatal point in Islam is the degradation of woman.

Edward William Lane.

Selections from kuran.

London ۱۹۸۲, p. xc (introduction).

این سخن بگونه ای عمومیت یافته که هر شخص بدون فکر و اندیشه آن را تکرار می کند و به عنوان یک اصل و قانون زبانتزد مردم گردیده است.

از این سخن اکنون بیش از یک قرن و نیم گذشته ولی در دیدگاه مردم تفاوتی پدیدار نشده است.

رئیس سابق دیوانعالی هند آقای چندرا چوری در سال ۱۹۸۵، در پرونده محمد احمد و شاه بانو، حکمی صادر نموده و در آن، این مطلب را به گونه ای یک حقیقت ثابت و مسلم افزوده است.

که دیدگاه تمام ادیان آسمانی در مورد زن چنین می باشد و در هزاران سال گذشته، هیچگاهی هم در تاریخ در این مورد شبهه ای وجود نداشته است.

در تمدن جدید، با حرکت آزادی زن (women's liberation movement) برای نخستین بار این اندیشه پدیدار شد که زن و مرد هر دو یکسان اند و باید برای هر دو، در هر بخش و ساحه، فرصت کار میسر گردد، که این نهضت برای نخستین بار در قرن هجدهم در انگلستان با معرفی ظهور گذاشت و سپس به تمام اروپا و امریکا گسترش یافت.

ماری وولستون کرافت (Mary Wollstonecraft) در ۱۷۹۲ کتابی به چاپ سپرد که نامش (A vindication of the Rights of women) (ایک حقیقت مسلم در مورد جایگاه شایسته زنان) بود.

فشرده مطالب این کتاب، این بود:

Women should receive the same treatment as men in education, work opportunities, And politics and that the same moral standards should be applied to both sexes (x/yzz).

«باید در عرصه های آموزش و کارایی و سیاست، برای زنان همان موقعیتی داده شود که برای مردان داده شده است. همچنین باید معیارهای اخلاقی همسانی در مورد هر دو صنف، تطبیق گردد»

این مطلب با چنان قدرت و جوش و خروش بلند شد که در هر گوشه و کنار غوغا بپا کرد. در این صحنه آرای، مرد و زن هر دو، دوشادوش همدیگر حرکت می کردند چنانکه صحبت از عدم مساوات میان مرد و زن، نشان عقبگرد و واپس گرایی تلقی می گردید. که این اندیشه تا آغاز قرن بیستم در اذهان همه چیره بود. که هنگام با آن، قوانینی ساخته شده بود و بر حسب آن دروازه های هر بخشی همچون مردان بر روی زنان باز بود و غیره و غیره.

اما از دیدگاه علمی این تجربه کاملاً به شکست روبرو گردید و پس از تلاش های تقریباً دوست ساله، هنوز هم زن نتوانست مقامی برابر با مرد بدست آورد و امروز نیز زن در تمام بخش های زندگی به گونه ای که پیش از آزادی زنان قرار داشت، واپس مانده است.

که نتیجه این حرکت چیز دیگری جز این نبود که زن از خانه بیرون رفت و در رفت و آمدها همراه مردان، ایست و آنسو مشارکت می ورزید زن مقام زنانه ای خود را از بیخ و بن برکنار، اما متأسفانه هدفی را که در پی این تلاشها می خواست بدست نیاورد، که همان برابری یا مرد در تمام بخشهای زندگی باشد، نتوانست تحقق دهد.

شکست کامل حرکت آزادی زن، دوباره مردم را به تحقیق در این مورد واداشت و بررسی این موضوع از دیدگاه علمی مورد عنایت همه اندیشمندان غرب قرار گرفت.

در فرجام این مطلب ثابت شد که مرد و زن از دیدگاه آفرینی، با هم متفاوت اند و همین اختلاف آفرینی عامل اصلی ای است که زن توانسته در بخش های مختلف زندگی از مرتبه مساوی با مردان برخوردار شود.

بنابراین، فلسفه های دروغینی که دیدگاه هایی آنچنانی را در مورد زن ارائه کرده بودند، اشتباه از آب در آمد و علم و دانش نوین، حقایق دینی را دوباره به اثبات رسانید.

اکنون پرسش این است که هر گاه چنین ثابت شده که دیدگاه ادیان در مورد مرد و زن درست است، یا آن هم چرا مردم امروز، مطالب گذشته را تکرار نموده و باز هم اسلام را متهم می سازند که به زن مقامی قویتر از مرد داده است؟

با مصرف دولت هند پروژه ای به راه افتاد که آواز زهران آزادی ثبت شود تا نسل های بعدی اندیشه های آنان را با آواز خودشان بشنوند که در همین راستا فشرده مصاحبه آقای مسٹر ایس ایم جوشی در روزنامه ها آمده است.

آقای جوشی در هنگام ثبت آوازش ۸۲ سال داشته است که بخشی از مطالب مصاحبه آن او در تایمز اف اند یا The shariat of the Muslims and the manusmruti of the Hindus- followed by both the communities for centuries- were equally and socially reactionary.

«شریعت مسلمانان و منوسمرتی (قوانین مذهبی) هندوها که هر دو فرقه از قرنهای اینسو آن را برگزیده اند، یگانه یکسان و از دیدگاه اجتماعی ارتجاعی اند»

در برابر همجو مطالبی که امروز اینجا و آنجا بر زبانها تکرار می شود، نباید چیزی دژم کنیم و متأثر شویم، بلکه باید اسباب و عوامل آن را بررسی کنیم.

حقیقت این است که دلیل آن دنیا و تنها یک چیز است و آن اینکه تئوری های جدید در مورد تفاوت میان مرد و زن در چارچوب تئوری های علمی باقی مانده و هنوز به مرحله انقلاب فکری نرسیده اند.

در جهان ما، قانون بر این است که هر اندیشه و دیدگاه، هر چند موجه و ثابت باشد، زمانی از قبول عام برخوردار می گردد که به مرحله انقلاب فکری برسد.

در ادوار گذشته که پیامبران می آمدند، هر کدام توحید را از دیدگاه دلایل، ثابت شده به اجتماع خویش عرضه می نمودند اما باز هم چنان نمی شد که شرک یکتنی نابود شود و توحید از غلبه عام برخوردار گردد. این مطلب دوم تنها زمانی ممکن شد که پیام اسلام و اصحاب شان آمدند و با مدد و یاری ویژه

کرده است. در سفر پیدایش انجیل نیز همین تئوری به گونه ای افسانه مشهوری بیان شده که از پیکر آدم یک دنده کشیده شد و از همین دنده همسرش حوا ساخته شد و چون زن از درون مرد کشیده شده، مرد پدر و مادر خود را رها می کند و با همسر خود متحد می گردد تا دوباره یک پیکر شوند».

Myths were developed to account for the cosmos.

How did the gods bring heavens' earth, plants, and men into existence? What is the divine origin of human institutions and of the ecumene? What divine process is responsible for prosperity or failure? To explain such basic questions etiological. (origin or casual) myths were developed.

For example, the attraction between man and woman (and the consequent institution of marriage) is explained by the myth that primeval man was one creature, subsequently divided into two parts, male and female, which are attracted to one another to regain their pristine unity. Aristophanes expresses this theory of sexual attraction in Plato's Symposium. Genesis has the same theory in the familiar myth that a rib taken out of Adam was fashioned into Eve; and precisely because woman was taken out of man, man forsakes his father and mother to cleave unto his wife so that they become one flesh (Gen. 2: 22-24).

Encyclopaedia Britannica. 1984. v. 12. pp. 919-20.

چند مثال:

ما در اینجا دو مثال را یاد آور می شویم که در ظاهر دو مطلب به نظر می رسد: نخست اینکه تفاوت و فرقی میان اوهام و خرافات و علم چیست؟ و هم اینکه اصولاً و برای بار نخست فقط اسلام بود که دوران خرافات را پایان داد و دوران جدید را بمیان آورد. یکی از حوادث جهان ما خورشید گرفتگی یا ماه گرفتگی است. که دلش را ستاره شناسی معاصر پیدا کرده است.

انسان در گذشته از این موضوع آگاهی نداشت از اینرو، برای توجیه آن از قیاس های فرضی کار گرفته، تئوری های شگفت آوری می ساخت.

بگونه مثال، مردم چین کین جین می پنداشند که سب

خداوند، توحید را از چارچوب حقانیت، به مرحله انقلاب فکری رسانیدند.

همچنان دنیای معاصر ما نیز به همچو انقلاب فکری و اندیشه ای نیاز دارد. دانش جدید در اینمورد بنیادهای استدلال را فراهم آورده و اینک این نیاز وجود دارد که دینداران این رسالت را به پیش برند و تلاش لازم را در این مورد بخرج دهند و این دیدگاه را به درجه انقلاب فکری جهانی برسانند.

هدف از کلمات و جملات بعدی، تنها این است که مردم را برای قیام به این تلاش و جدیت تاریخی آماده سازد.

وحید الدین ۱۹ سپتامبر ۱۹۸۶

قسمت نخست

یک بررسی

سرجیمز جینز (۱۸۷۷-۱۹۴۶) کتابی دارد که نامش را جهان پر اسرار (the mysterious Univers) گذاشته، که در واقع این خود بهترین تعبیر در مورد جهان است.

زیرا این خود یک حقیقت است که جهان هستی نسبت به عقل محدود ما، جهانی پر رمز و راز است. چه انسان با عقل خویش تنها و تنها یک سلسله قیاس ها را ایجاد می کند نه اینکه همه کائنات را با دانشش فرا گیرد.

همین پر رمز و راز بودن جهان در گذشته چیزی را پدید آورد که امروز خرافات (Myths) شمرده می شود.

انسان تنها از روی حدس و قیاس و گمان، عقاید فرضی بسیاری را ساخته و همین قیاسها افزایش یافته تا آنکه بر همه جامعه انسانی اثر افکنده است.

انسان در هر زمان از اندیشه ها و عقایدی برخوردار است که توأم با آن، اندیشه و چارچوب کاری اش را در محدوده همین نظام اعتقادی می سازد.

در ادوار گذشته همین نظام اوهام و خرافات چهره بود و در قرن هفتم برای نخستین بار نظام اعتقادی انسان عوض شد و در عوض اوهام و خرافات، به حقایق اهمیت داده شد، که این انقلاب بوسیله اسلام پدیدار گردید. این اوهام برای توجیه جهان صنی بوجود آمده بود که خدایان چگونه آسمانها، زمین، گیاهان، جانداران و انسان ها را پیدا کرده اند. همچنان اصل خدایی اداره های انسانی و نظام جهانی چیست؟

قوانین موقفیت و عدم موقفیت خدایی کدام است؟ که برای پاسخ به پرسش های مذکور، اوهام و خرافات چگونه مثال در مورد توجیه جاذبه میان زن و مرد و در نتیجه آن پیدایش پیوند زناشویی، این داستان فرضی بوجود آمده بود که: در آغاز، مرد و زن موجودی واحد بودند و سپس همین موجود به دو بخش تقسیم گردید: یکی به صورت مرد و دیگری به صورت زن. که همین گذشته واحد، آنان را به سوی یکدیگر کشش می دهد تا دوباره وحدت آغازین خود را بدست آورند.

اوستو فن، تعالیم جنسی را در کتابش بر همین ماسه تشریح

این خورشید گرفتگی ها و ماه گرفتگی ها، یک ازدها می باشد از این رو، هنگامی که خورشید می گرفت، مردم چنین تصور می کردند که ازدهای بزرگی خورشید را می بلعد در نتیجه، همه مردم این خطه با هم یکجا شده، سروصدا و داد و فریاد می کردند تا خورشید را نجات بخشند و همواره هم موفق بودند.

When an eclipse occurred, the Chinese thought that the sun was being swallowed by a huge dragon. The whole population joined in making as much noise as possible to scare it away. They always succeeded! Lain Nicolson. Astronomy, ۱۹۷۸.

آفتاب گرفتگی یا ماه گرفتگی زمان معینی دارد که با پایان یافتن این مدت، خود بخود پایان می یابد. مردمی هم که سروصدا به راه می انداختند چون می دیدند که این حادثه پس از ساعتی پایان می یابد، چنین می پنداشتند که سروصدای شان به آن پایان داده است. از این رو، وقتی دوباره با همچو حادثه ای روبرو می شدند، بیش از پیش به فریاد و سروصدا می پرداختند.

این همان زمان است که اسلام آمد و در مورد ماه و خورشید گرفتگی برخلاف گذشته، نظریه نوی عرضه کرد که درست همانک با تحقیقات معاصر است.

یکی از فرزندان رسول خدا (ص) به نام ابراهیم (ع) به عمر یکتیم سالگی و در شوال سال دهم هجری وقت یافت. در روایات آمده که در همین روز وفات ابراهیم، خورشید گرفت.

مردم عرب نیز در باره خورشید گرفتگی افکار و عقاید گوناگونی داشتند.

از جمله می گفتند که با مرگ فردی بزرگ، خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی رخ می دهد.

با توجه به این اندیشه، عده ای از مردم مدینه با مشاهده خورشید گرفتگی، گفتند: این خورشید گرفتگی به دلیل وفات حضرت ابراهیم رخ داده است.

همان بود که رسول خدا (ص) مردم را گرد آورده و حقیقت این موضوع را برای شان یادآور شدند. (قخطب الناس فیما شاهد و آتی علیه ثم قال این الشمس والقمر یتنا من آیات الله لا یخفان لموت أحد ولا لحياته فإذا رأیتم ذلك فادعوا الله وکبروا و صلوا و صدقوا). صحیح بخاری و صحیح مسلم.

پس بر مردم خطبه ایراد فرموده: ثنا و ستایش خداوند را بجای آورده و فرمود: خورشید و ماه، دو نشانه از نشانه های قدرت خداوند اند و با مرگ و یا زندگی کسی نمی گیرند. بنابراین هر گاه چنین چیزی را مشاهده کردید، خدا را بخوانید و تکبیر گوید و نماز گزایید و صدقه دهید.

همچنان بخاری و مسلم در روایتی دیگر آورده اند که ایشان

فرمودند: «این نشانه هایی را که خداوند می فرستد، به مرگ یا زندگی کسی رخ نمی دهد. بلکه خداوند یدانوسیه بندگان خویش را میم می دهد. پس هر گاه چیزی از آن را مشاهده کردید، از خداوند ترسیده و به ذکر و دعا و استغفار از خداوند بشتابید».

بنابراین، اسلام برای نخستین بار بر این اوهام و خرافات خط بطلان کشید و به آن پایان داد.

همچنان جریان تاریخی است که در زمان خلیفه دوم حضرت عمر رخ داده و کتب تاریخ آن را بگونه زیر ثبت کرده اند:

ابن نهبه گفت: قیس بن حجاج از شخصی شنید که این حادثه را یادآور می شد که: هنگامی که مصر گشوده شد، مردمش در ماه یزونه که ماهی غیر عربی بود، نزه امیرش عمرو بن العاص آمده گفتند:

ای امیر!

ما در مورد دریای نیل رسم و رواجی داریم.

گفت: چه رسم و عادت؟

گفتند: زمانی که ۱۲ شب از این ماه بگذرد، دختری دوشیزه را با رضایت پدر و مادرش گرفته به بهترین زیور و لباس آراسته و سپس به دریای نیل می افکنیم.

عمرو گفت: این کار در اسلام روا نمی باشد.

زیرا اسلام آنچه را پیش از آن گذشته، نابود می کند.

مردم مصر در ماه یزونه توقف نموده و با مشاهده اینکه دریا جریان نیافت، تصمیم گرفتند از پیرامون نیل کوچ کنند.

عمرو این جریان را به خلیفه دوم گزارش داد. او در پاسخ نوشت: کار نیکی کردی و من در درون این نامه و وقیاره فرستادم و با رسیدن نامه ام، آن را در دریا افکن!

عمرو نامه را گشود و دید که در آن این عبارت نوشته شده است:

(من عبدالله عمر امیر المؤمنین إلى نیل أهل مصر، أما بعد: فإنک إن كنت تجری من قبلک فلا تجری، و إن کان الله الواحد القهار هو الذي یجریک فتسأل الله أن یجریک) «ای بنده خدا عمر امیر مؤمنان، به دریای نیل مردم مصر. اما بعد: اگر تو از سوی خود جریان می باقی، پس جاری شو. و اگر چنانچه خدای یکتای قیام تو را روانه می ساخت، پس از خدای یکتا مسلت می کنیم که تو را روانه سازد».

راوی می گوید: عمرو بن العاص این نامه را به دریای نیل افکند و مردم در باصدا فرمایش مشاهده کردند که خداوند دریای نیل را روانه ساخته و در یک شب ارتفاع آن به شانزده گز رسیده است.

در همان سال بود که خداوند این رسم و رواج را پایان داد.

(تفسیر ابن کثیر ج ۴ ص ۴۶۴) - (ادامه دارد)



احمد شاه مسعود

اسطوره ای که روزگارش پی زیست
سرافراز آریانا همه آن در نبرد گذشت.

دکتر داود هرمیداس باوند

انسان هایی که در پی زیست سرافراز و بهینه مردم خود با کسب اعتبار و شوکت و ارتقا جامعه خویش و احراز جایگاه رفیع و تمدن ساز برای ملت خود در جهان وقت نقد جان می بازند و گاهاً حیات آنها با سرانجام تراژیکي رقم می خورده. به سرشت و عنوان قهرمانی متصف می شوند و بدین جهت مورد اعجاب، تحسین، ستایش و چه بسا نیایش مردم خود و آیندگان قرار می گیرند. اندیشه ها، نظرات، آرمانها و بالاخره سلوک و رفتار آنها همواره انگوهایی برای راه و روش مردمی و میهنی نسل های آینده خود بود.

قهرمانان نه تنها در زمره آبا، و اجداد غرور آفرین نسل های آینده جای می گیرند، بلکه سیاست بخش جوهره خلایق، آفرینندگی و هویت ساز جامعه مربوطه خود در گذر تاریخ شناخته شده اند. انگیزه قهرمان دوستی و قهرمان پرستی به درجات مختلف در تمامی جوامع بشری وجود داشته است و آنها همواره بر آن بوده اند که بر اساس ارجح ها و ارزشهای روز خود آیین قهرمانی و انصاف به سرشت رادمردی را در اشکال مختلف پایدار نگه دارند. نخستین نمایلات اجتماعی قهرمان پرستی در تاریخ اساطیر و مذهبی ملت ها نمودار شده است.

قهرمانان اساطیری غالباً منتسب به خدایان و یا نظر کرده آنها بوده اند. در این رابطه، گاهی برخی موجودات افسانه ای چون سیمرغ در سرنوشت قهرمانان به نحوی رقم خورده اند.

قهرمانان اساطیر آریایی عموماً مرتبط با خدایان بوده اند و با متصف به فره ایزدی. چنانکه در اساطیر یونانی مندرج در داستانهای حماسی هومر هوکول، هکتور و آشیل هر یک وابسته با نظر کرده خدایانی چون زئوس، آپولو و هفایستوس هستند. در داستانهای اساطیری ایرانی، اسفندیار و رستم از عنایت بزدانی و هدایت سیمرغ بهره مند هستند. زیگفرید و زیگر دو قهرمان افسانه ای ژرمنی و اسکاندیناو به همین نحو از توان فرا انسانی بهره مند می شوند. بالاخره، این نوع نگرش در باره قهرمانان اساطیر اقوام و ملل دیگر همانند نقش سامسون در قصص

اساطیری - مذهبی قوم یهود نیز صادق است.

بعضاً ممکن است، قهرمانان اساطیری خاستگاه و پایگاه مردمی صرف داشته و برخاسته از توده پایین جامعه باشند و در سرنوشت جامعه خود نقش مؤثرتری را ایفا کرده باشند. چنانکه در این رابطه جایگاه و نقش کاوه آهنگر و ارش کمانگیر در خور توجه بیشتری بوده است.

ولی آنچه بیش از هر چیز در این مقوله مطرح است، جایگاه و نقش قهرمانانی است در گذر واقعی تاریخ و میزان اثر گذاری و الهام بخشی آنها در روش و منش نسل های آینده، به ویژه مسئولان و مدیران و مدیران بعدی جوامع مربوطه خود به ویژه در این مورد شخصیت هایی در خور توجه قرار دارند که موفق شدند جامعه وقت خود را از موقعیت عشیره نشینی یا بادیه نشینی، سلطنت نشینی کوچک و یا دولت شهر به امپراتوری مطلق و مقتدر و حتی قدرت جهانی روز ارتقا دهند. و برخی از آنها، به سبب نقش تمدن سازشان، جایگاه ویژه ای در تاریخ تمدن بشری احراز نموده اند. جدا از پیامبران، از جمله این بزرگان و قهرمانان تاریخ ساز می توان از: سیاکوار یا هوشنره، کورش کبیر، اسکندر کبیر، سزار، مهرداد دوم، اردشیر بابکان، عمر بن خطاب، شارلمانی، سلطان محمد فاتح، هاندرد دریاورد، فیلیپ دوم، پتر کبیر، فردریک کبیر و غیره نام برد. به موازات آن شخصیت هایی از لحاظ مدیریت کشورداری، استوار نظم و نسق نوین و نوآوری در نحوه اداره امور جامعه جایگاه ویژه ای در تاریخ احراز نموده و از این لحاظ الگو و سرمشق برای آیندگان بشمار رفته اند مانند: حمورابی، داریوش اول، اکتاوئوس آگوستوس، خسرو انوشیروان، ژوستین، شاه عباس کبیر، لویی

چهاردهم، اکبر شاه، بیسارک، دکتر سون پات سز، نهر، دوگل و... بالاخره فراتر از همه قهرمانانی که در راه استقلال و آزادی جامعه وقت خود بپا خاستند و ضمن نوآوریها در آیین جنگ پیروزیهایی را برای ملت و مردمان خود به ارمغان آوردند و از این لحاظ مطلوب خواص و معبود عوام قرار گرفتند به همین جهت غالباً از آنها به عنوان قهرمانان مردمی یاد شده است. از آنجایی که بسیاری از آنان در پیکار برایزیست سرافراز مردم خود سرنوشت تراژیک را پذیرا شدند، لذا یاد و خاطره مبارزات آنها که گاهی با نامرادیها و نامردمی های خودی همراه بوده، در سروده ها، ترانه ها و آوازه های فولکلوریک جوامع مربوط آنها تجلی بعدی پیدا کرده است. در این رابطه چهره هایی چون آرمینوس، هاتیبال، مهرداد ششم، اسپارتاکوس، پاکوروس، ابو مسلم خراسانی، بابک خرم دین، یعقوب لیث صفاری، صاحب الزنگ، جلال الدین منکبری، پرنس لازار، ژاندارک، پرنس تونکی، اسکندریک، مازینی، گاریبالدی، سیمون بولیوار، خوزه سن مارتین، ژوارس، زاباتا، مصدق، تیتو، هوشه مینه‌جه گوارا، نلسون ماندلا و احمد شاه مسعود در خور توجه ویژه بوده اند.

بدون تردید، احمدشاه مسعود یکی از چهره های مردمی شاخص در تاریخ دوست ساله اخیر افغانستان می باشد. او در سخت ترین و تنگ ترین شرایط موفق گردید با اتخاذ روش جنگهای پارتیزانی و نوآوریهای ویژه خود (تئوری دفاع در برابر تجاوز سهمگین)

برای مدت ۱۰ سال ایستادگی و مقاومت پیروزمندانه ای را در برابر نیروهای ابر قدرتی مهاجم، مجهز به پیشرفته ترین سلاحهای سنگین و سبک به نمایش گذارد و تهاجمات مکرر دشمن را با نافرجامی ها و ناکامی های پی در پی روبرو سازد. گویانکه جنگهای پارتیزانی در افغانستان، با توجه به سابقه مقاومتها و مبارزاتی از این دست در طی سه نبرد متفاوت و علیه نیروهای متجاوز بریتانیا در طول قرن نوزده، آن را جزئی از فرهنگ جنگی مردم افغانستان در آورده بوده است، ولی مسعود برای این نوع جنگ در کشور افغانستان پایه علمی گذاشت و آن را تدوین کرد او یک استراتژی چهار مرحله ای برای جنگ بر ضد شوروی پایه گذاری کرده بود که از مرحله آغاز جنگ پارتیزانی تا پیروزی، چگونگی رسیدن به آن را در بر می گرفت. همچنین در تاکتیک هم، نوآوریها و ابتکارهای تازه ای در عرصه جنگهای پارتیزان به منصه ظهور رساند بی شک، تدابیر، ابتکارات و نوآوریهای او بر پایه شرایط جغرافیایی و طبیعی افغانستان از یک سو، و توان و قدرت آتش سهمگین دشمن از سوی دیگر، پی ریزی شده بود، به او این فرصت را داد که با اتخاذ مانیورهای لازم در طول ۱۰ سال مبارزه بی گیر نه تنها دشمن را از لحاظ نظامی دچار استیصال و درماندگی خاص نماید که مجبور شود مواضع تهاجمی خود را به دفاعی تبدیل

نماید، بلکه او با بهره گیری از تجارب و نتایج عملیات انجام شده در زمینه های امنیتی - سیاسی، چون ایجاد شوراهای سه گانه، ساختار نظام اداری- سیاسی و امنیتی را برای آینده افغانستان پی ریزی نماید. فرآیند کوششهای مسعود در برابر تهاجمات ابر قدرت خارجی باعث شد به او لقب «شیر پنجشیر» دهند.

اجرای تئوری دفاع در برابر تجاوز سهمگین، آن چنان در خنثی کردن یورش های گسترده و مکرر شورویها قرین موفقیت شد که آنها راه جز تغییر اساسی در مواضع اولیه خود ندیدند و در این رابطه دشمن مهاجم که ابتدا از مبارزان و مجاهدان دره پنجشیر بعنوان دشمنی راهزن، اشرار و با سبج یاد می کرد، به ناچار بر آن شد که با مسعود بعنوان نماینده مردم شمال افغانستان بر سر «یز مذاکره بنشیند و برقراری آتش بس یکساله را از طریق بستن پیمان دو جانبه خواستار شود. اسبقاًتر آنکه شورویها به هیچ یک از مقاصد مورد نظر ناشی از پیامدهای این موافقتنامه دست نیابد. فرآیند کوششهای دفاعی مسعود در زمینه های نظامی، امنیتی و سیاسی در برابر تهاجمات سهمگین ابر قدرت خارجی سبب گردید که آگاهان، متخصصان و کارشناسان جنگهای پارتیزان او را به عنوان «شیر پنجشیر» ملقب سازند.

شایستگی و کارنامی مسعود تنها در مبارزات پیروزمندانه ده ساله او در برابر ارتش سرخ خلاصه نمی شود، بلکه او همین شایستگی را به نحو دیگری در برابر طالبان و طالبانسم که به اعتقاد او پدیده ای خارجی در پوشش کاذب داخلی ظاهر شده بود به نمایش گذاشت. او در برابر طالبان به دو دلیل در مقام مقابله و مبارزه برآمد:

یکی آنکه آن را رویدادی خارجی، دست پرورده پاکستان برای تحمیل سلطه آن کشور بر افغانستان تلقی می کرد. دیگر آنکه نظام طالبانسم را با ایجاد افغانستان متحد آزاد مبتنی بر حکومت مرکزی برگزیده مردم مورد علاقه خود در تعارض جدی می دید.

بالاخره، بنیادگرایی افراطی اسلامی مستقر در این نظام را مغایر با اسلام معتدل در خور همبویی با دموکراسی مورد نظر برای افغانستان می دانست، به همین جهت، او با تمام وجود ایستادگی در برابر طالبان، القاعده و پاکستان را و جهت صحت خود قرار داد، زیرا او بر این باور بود که افغانستان یک کشور کثیر الاقوام است و عقل و منطق ایجاب می نماید در پرتو تحولات پیش آمده نا حدودی ساختار اجتماعی- سیاسی افغانستان را دگرگون ساخته است، همه اقلیت ها باید متناوب با جمعیت خود در تعیین سرنوشت کشور مشارکت داشته باشند و راه رسیدن به چنین نظامی چیزی جز دموکراسی نخواهد بود، یعنی آنچه که طالبان و طالبانسم فاقد آن می باشند.

با اعتقاد راسخ به این نگرش در رابطه با طالبان، مسعود پس

مقام مخالف برآمد و به همین دلیل مبارزه آشتی ناپذیر با طالبان را در پیش گرفت. با اینکه خود وی بارها از سوی عوامل وابسته به ارتش سرخ، حکومت کمونیستی کابل، رهبر حزب اسلامی و بالاخره عوامل و ایادی طالبان در مقابل عملیات تروریستی قرار گرفت. ولی همواره اقدامات تروریستی را محکوم می کرد. او نخستین کسی بود که ماهیت خطر تروریستی ناشی از همبستگی القاعده- طالبان و پاکستان را مطرح ساخت و بارها تأکید نمود پیروزی آنها نه تنها تهدید جدی برای افغانستان بلکه برای کل منطقه است. بی شک نگرش ضد تروریسم او حاکی از اعتقاد و باور راسخ او به آزادی و برقراری نوعی نظام دموکراتیک سازگار با تاریخ، سنت و مذهب مردم افغانستان بود او معتقد بود افغانستان در بعد داخلی فدای حکومت‌های غیر ملی و غیر مردمی. او معتقد بود افغانستان از نقطه نظرهای مختلف قابلیت و ظرفیت آن را دارد که کشوری مرفه باشد. آنچه افغانستان همیشه از نداشتن آن رنج برده یک حکومت ملی و عادل است. به نظر او، پاسخ واقعی برای حل مسایل جامعه ای کثیر الملل مثل افغانستان استقرار نوعی نظام دموکراسی بر مبنای مشارکت مردمی از طریق انتخابات بود البته او تا جایی دموکراسی را می پسندید که با اسلام معتدل همسو باشد. اعتقاد راسخ مسعود به اصول آزادی، مساوت و مشارکت یکی از رمزهای محبوبیت او در میان همراهان و همکارانش بود او قویاً استفاده از شورا را برای تصمیم گیری‌ها در هر زمینه لازم می دید. او پس از آتش بس ۱۹۸۴-۱۹۸۳ گروه مرکزی مرکب از پنجاه نفر از مجاهدین در شمال تشکیل داده. به عنوان آنانومی ارتش افغانستان در آینده. وظیفه این گروه تنها جنگیدن نبود، بلکه عمده ترین مسئولیت آنها پیاده کردن نظم در منطقه بود نخستین اقدام او برای برقرار نظم و در ضمن مشارکت مردم در اداره عمومی جامعه تشکیل شوراها بود. او تمام طبقات موثر جامعه را در آن تاریخ در سه شورا شورای مردم، شورای علما و شورای فرماندهان مشارکت داد. شورای مردم رابط و واسطه اساسی بین مسعود و مردم بود که او را در جریان مستقیم وضع احادی اعم از کلی و جزئی قرار می داد.

کارهای مربوط به خدمات عمومی مانند تأسیس مدارس، کلینیک های بهداشتی، تعمیر راهها، تعیین حکام و ولادت، فرمانداران محلی با پیشنهاد و مشورت همین شورا انجام می گرفت. شورای علما مرکب از علمای نخبه منطقه که وظیفه عمده ایشان نظارت و مشورت در امور قضایی و سایر مسایل مهم مربوطه منطقه بود. اعضای شورای مردم و علما توسط خودشان انتخاب می شدند. اعضای شورای فرماندهان را غالباً خود مسعود انتخاب می کرد و کوشش می نمود کسانی در این شورا انتخاب شوند که صاحب رأی و استقلال نظر باشند با توسعه مناطق تحت کنترل بر تعداد شوراها افزوده می شد. چنانکه با آزادی ولایات، شورای ولایات به وجود آمد.

از عقب نشینی از کابل در سپتامبر ۱۹۹۶، بر آن شد جنگ را در منطقه شمال پی گیری نماید. زمانی که مزار شریف به تصرف طالبان در آمد. اکثر رهبران مجاهدان افغانستان از کشور خارج شدند. برادر مسعود، احمد والی از او خواست که او نیز افغانستان را ترک کند. ولی او پاسخ داد برای نجات مردم افغانستان تا آخرین نفس در کشور باقی خواهد ماند و مبارزه را ادامه خواهد داد. او برای انجام این مقصود سیستم دفاعی متفاوتی را جدا از آنچه که در رابطه با شوروی اعمال شده بود، ضروری دانست.

نظریه دفاعی مسعود در برابر طالبان و حامی آن پاکستان، مبتنی بود بر مقاومت در داخل و اعمال فشار از خارج. در انجام این مقصود، با احیای جبهه نجات ملی برای نجات افغانستان یا اتحاد شمال، بر آن شد بعنوان هسته اصلی مقاومت در داخل با طالبان روبرو شود و از خارج عقبگاه طالبان را که پاکستان بود مورد حمله قرار دهد.

در انجام این مقصود، با اتخاذ تدابیر استراتژیکی و تاکتیکی ویژه منطبق با شرایط جدید در برابر طالبان - پاکستان موفق شد طی ۵ سال پایگاه مقاومت و مبارزه خود را در برابر توطئه ها و حملات مکرر نیروهای طالبان و عوامل خارجی آن حفظ و پایدار نگه دارد. به دیگر سخن، ۸ سال مقاومت مسعود در برابر طالبان، بین لادن و پاکستان- یکی از تحسین برانگیزترین مبارزه در تاریخ افغان و منطقه است. تبحر مسعود در امر فرماندهی و اتخاذ تاکتیک و استراتژیهای مناسب توأم با درایت سیاسی سبب گردید که به او عنوان «شاهین هندوکش» داده شود. به همین جهت، بسیاری در این رابطه او را همتای بوریس یلتین، هوشی مینه و ژنرال جیاب دانسته اند.

حضور گذشته از تبحر در امر فرماندهی، شایستگی در اتخاذ تدابیر تاکتیکی و استراتژیکی مدیر و مدیر کاردان در امور سیاسی، اجتماعی به ویژه در امر سازماندهی بود. از سوی دیگر، مسعود انسانی آزاده، متعادل و میانه رو، چه در رفتار اجتماعی و چه در اعتقادات مذهبی بود. او از هر گونه خشونت بری بود و به همین جهت در مبارزات سیاسی شدیداً مخالف عملیات تروریستی بود، زیرا نتایج آن را علیه مردمی می دید که می بایست از طریق جلب و بسیج عمومی آنها را برای ورود در پیکار علیه اشغالگران خارجی و ایادی داخلی آنها فراتر از همه برای تعیین سرنوشت آینده جامعه و مشارکت در آن آماده ساخت. او مخالف افراط گری اعم از راست و چپ بود. به همین جهت با نظرات افراطیون اسلامی موافق نبود، او معتقد بود گروههای افراطی چپ و راست در افغانستان با شکست روبرو شدند زیرا هر دو گروه نیازهای واقعی مردم را نادیده گرفتند. به همین لحاظ او با مواضع و نظرات گلبدین حکمتیار رهبر نظامی جماعت اسلامی رهبر بعدی حزب اسلامی که شدیداً طرفدار اقدامات تروریستی به هر نحو بود، در

مجموعه این خوراها را یک شورای دیگر بنام «شورای نظاره رهبری و اداره می کرد شورای نظاره در واقع ارگان رهبری مناطق تحت کنترل اتحاد شمال بود. شورای مروری موفق گزید نیروهای جمعیت اسلامی را در شمال، خاور، شمال خاوری و شمال کابل را فعال تر و هماهنگ تر کنند و یک قلمرو وسیع و یکدست به وجود آورد که برای استراتژی نظامی، سیاسی و اجتماعی مسعود یک امر ضروری بود.

بی شک مسعود بر آن بود اصول آزادی، مشاورت و مشارکت را که از مبانی اولیه دیکتاتری بوده است به نحو مطلوب تر، موثرتر و گسترده تر به ویژه با تأکید بر برابری زنان و مردان در کابل پیاده نماید. ولی رویدادها و حوادث پی در پی بعدی سبب گردید که اقدامات اولیه او در کابل دولت مستعجلی بیش نباشد. اعتقاد راسخ مسعود، تلاش و کوشش های صادقانه او برای حصول یکپارچگی، وحدت، برقراری آزادی انتخابات در کشور بر اساس برابری زنان و مردان و فراتر از همه خصوصیات انسانی و آزاد منشانه مسعود که او را در مقام مقایسه با رهبران طالبان در داخل و خارج افغانستان شخصیتی آزاده و ممتاز معرفی می کرده، لذا جهت اطلاق عنوان «آمر صاحب از سوی مردم افغانستان به مسعود از هر جهت زینده اندیشه ها و روش و منش والای انسانی او بوده است.

در همین رابطه، نیکول فونتن، رئیس پارلمان اروپا، هنگام حضور مسعود در پارلمان اتحادیه اروپا، او را شخصیتی آزاده اندیش معرفی نموده و اشعار داشت:

«او نه تنها قطب آزاد Pale Freedoms برای افغانستان بلکه برای بشریت می باشد. مسعود همواره آرزو و رویای وحدت و یکپارچگی، برابری مردم و آزادی انتخابات همو یا ارزشهای انسانی معتدل را در افغانستان داشت و در راه تحقق این مقاصد از هیچ تلاشی دریغ نداشت و چون قهرمانان مردمی در این راه، نقد جان باخت. امروزه سرودها، اشعار و ترانه های بسیاری در باره مسعود و آرمانهای او در انتشارات، مجلات و مطبوعات منعکس می باشد که حاکی از ستایش این قهرمان ملی و مردمی است.

چگونگی مبارزات احمدشاه مسعود در جنبه سیاسی پاکستان

از آغاز استقلال پاکستان در سال ۱۹۴۷، روابط این کشور لویا با افغانستان به سبب ادعای افغانستان بر پشتونستان یا منطقه سرحد دچار نوساناتی بود که گاه تا آستانه برخورد نظامی پیش می رفت و زمانی نیز بر پایه مقتضیات سیاسی وقت جنبه صمیمانه پیدا می کرد. به ویژه، وابستگی افغانستان برای تجارت خارجی خود به دستیابی به بندر کراچی نقطه ضعفی برای این کشور بود، زیرا پاکستان هر گاه که با افغانستان دچار مشکل می شد، به بستن ارتباط ترانزیتی و بازرگانی این کشور به نبرد مزبور اقدام می نمود. یکی از دلایل نزدیکی و وابستگی افغانستان

به شوروی به منظور استفاده از راه ترانزیت این کشور برای تجارت خوب و رهایی از تحمیلات پاکستان بود، از سوی دیگر، پاکستان همواره تئیت به افغانستان یک دید استراتژیک داشت و با حساسیت خاص تغییرات و تحولات داخلی افغانستان و چگونگی روابط آن با دیگر کشورها را زیر نظر داشت. به همین جهت بناکننده شدن اولین گروه مبارزان مسلمان وابسته به جمعیت اسلامی افغانستان علیه حکومت محمد داودخان یک قبض سیاسی در خور توجه تلقی گردید. ذوالفقار علی بوتو، نخست وزیر وقت پاکستان که از مداخله محمد داودخان به ستوه آمده بود ورود مهاجران تازه وارد را به فال نیک گرفت و بر آن شد از آنها به عنوان وسیله جدید علیه افغانستان استفاده نماید. برای حصول این مقصود زیر نظر سازمان اطلاعات نظامی پاکستان، مبارزان تازه وارد تحت تعلیمات نظامی قرار گرفتند. احمدشاه مسعود گلبدین حکمتیار و دیگران در این تعلیمات شرکت داشتند. اقدام بعدی، طرح کودتا بر ضد حکومت محمد داودخان بود که برای اجرای آن در سال ۱۹۷۴ مقدمات لازم چیده شد. این کودتا به اهتمام پاکستان و ظاهراً به ابتکار حکمتیار افراطی ترین عضو گروه انجام گردید، با شکست روبرو شد.

ناکامی عملیات کودتا سبب اختلاف شدید میان اعضاء به ویژه بین احمدشاه مسعود و حکمتیار گردید اختلافی که بعدها منجر به درگیریهای نظامی خونین بین طرفداران اشی دو شد. نزدیکی خاص حکمتیار با مواضع پاکستان بیش از پیش این اختلاف را تشدید نمود که به نوبه خود اثرات عمیق بر تحولات بعدی در افغانستان در پی داشت. احمدشاه مسعود پس از ارزیابی ساختار مجاهدین مقیم پاکستان، نظرات پاکستان را جمع به آینده افغانستان و به ویژه برخورد گزینشی با مجاهدین، به زودی متوجه شد که دنباله روی از رهبری وقت پاکستان راه بجایی نخواهد برد. به همین جهت وی به خلاف گلبدین حکمتیار که همکاری نزدیک با پاکستان را انتخاب کرده بود، بر آن شد که خود مستقلاً راه مبارزه را در پیش گیرد. اما انجام این مقصود کار آسانی نبود. از یکسو جمعیت اسلامی از رهبری توانا برخوردار نبود که قادر باشد در پرتو تحولات و رویدادها خط مشی های درست اتخاذ نماید. به علاوه اختلاف نظرهای «رونی نیز به نوبه خود نقش بازدارنده ایجاد کرده بود. در همین رابطه گلبدین حکمتیار که نگرش های افراطی و در عین حال جاه طلبانه داشت و به ریاست برهان الدین ربانی در جمعیت اسلامی معترض بود، با تشویق پاکستانی ها اقدام به تأسیس حزب اسلامی جدا از جمعیت اسلامی نمود. مجموعه این عوامل از یک سو و کودتای کمونیست ها در سال ۱۹۷۸ از سو دیگر، همه و همه فرصت های مناسب و لازم را برای مسعود به وجود آورده که راه و کار مستقل خویش را در پیش گیرد و در همین سال برای همیشه از پاکستان خداحافظی کرد و با ورود به پنجشیر مبارزه

روحیه افراد و نبض اقتصادی جبهه تأثیر منفی در پی داشت. زیرا با خروج مردم، مسعود مجبور بود آن عده از مجاهدین را هم که در سنگر جنگ نبودند اعاشه نماید. با وجود تمامی مشکلات، مسعود از عملیات تهاجمی علیه نیروهای دشمن غافل نبود و شدیداً توجه داشت که شورویا و سازمانهای اطلاعاتی دشمن از وضعیت آنها با خبر نشود. جنگ طولانی، عدم توجه رهبران اتحاد اسلامی مجاهدین مقیم پشاور به وضع مبارزین پنجشیر، نرسیدن مهمات و سایر ملزومات جنگ، قطع راههای مواصلاتی توسط حزب اسلامی، وضعیت بد اقتصادی، کمبود پول، کوچ کردن مردم به دره پنجشیر، همه و همه از مسایل و مشکلاتی بودند که مسعود در پیکار نابرابر با شورویا با آنها مواجه بود.

همانطوری که اشاره شد، مسعود با تمام مشکلات مذکور، با اتخاذ استراتژیها و تاکتیک های لازم منطبق با شرایط جغرافیایی و طبیعی افغانستان از همه دشواریهای نظامی با موفقیت عبور کرد و بعنوان یک فرمانده شجاع، خلاق و خردمند بعنوان «شیر پنجشیر» شهرت جهانی کسب کرد. شورویها که به درایت و کجاست نظامی و سیاسی مسعود پی برده بودند، ابتدا بر آن شدند با هاجمات گسترده و پیشرفته نظامی به این پدیده مبارزه آنها را در شمال افغانستان زمین گیر و متاصل ساخته بود برای همیشه پایان دهند. به همین جهت، در بهار و تابستان ۱۹۸۲ به تهاجم نظامی گسترده همراه با ضربات هوایی ممتد، استفاده گسترده از هلیکوپترها و نیروی هوایر علیه مواضع مسعود در پنجشیر دست زدند که نهایتاً نتایج مطلوب حاصل نگردید. شورویها وقتی با چنین نافرمانی نظامی روبرو شدند، به ناچار موضع تهاجمی خود را به دفاعی تبدیل نمودند که در این مورد نیز، در نتیجه حملات پی در پی پارتیزانهای مسعود تلفات سنگینی را پذیرا شدند.

وقتی شورویها از راه نظامی نتوانستند به مقاصد خود دست یابند بر آن شدند موقتاً خط مش سیاسی در پیش گیرند و با احمدشاه مسعود همانند یک رهبر علی-مردمی برخورد نمایند و در این رابطه در سال ۱۹۸۳ به او پیشنهاد برقراری آتش بس یکساله نمودند مسعود که این پیشنهاد را فرصت مغتنمی برای بازسازی نیروهای مقاومت و گسترش مراکز فعالیت نظامی می دید از آن به نیکی استقبال کرد. گویانکه توافق آتش بس با شورویها مسعود را در مظان تنقادات و اتهامات شدید از سوی حکمتیار و دیگران قرار داد و دولت پاکستان نیز به این توافق چندان خوشبین نبود، ولی این توافق حاکی از درایت و کجاست سیاسی و ارزیابی واقع گرایان از پیامدهای نظامی آن بود چنانکه نتایج مثبت آتش بس را می توان بشرح ذیل خلاصه نمود:

۱- گفته مسعود، شورویها با نشستن بر سر میز مذاکره طرف ها را به عنوان صاحبان و ساکنان اصلی این سرزمین به

جدیدی را آغاز نمود. ولی از همان ابتدا بر آن شد که انتخاب راه مستقل او به عنوان انشعاب و یا جدای از جمعیت اسلامی افغانستان تلقی نشود، بلکه با اتخاذ مواضع و تصمیم گیریهای درست و حساب شده، ضعف موجود در رهبری مبارزات را جبران نماید. به ویژه پس از اشغال افغانستان به وسیله شورویها مبارزه مینا، منطق و جنبه دیگری پیدا کرد. اینک دفاع از سرزمین مادر پدر قبایل تجاوز خارجی بود که هر واقع نقطه عطقی در مبارزات مردم افغانستان بشمار می رفت.

زیرا جنگ بر ضد حکومت کمونیستی افغانستان که از همان آغاز سال ۱۹۷۷ آغاز شد، جنبه همگانی نداشت و فاقد ابعاد گسترده بود ولی با وارد شدن ارتش سرخ به افغانستان در دسامبر ۱۹۷۹ علمای دینی فتوی جهاد دادند و جنگ سرتاسری گردید. مردم در آغاز با سلاح شخصی که در افغانستان معمول بود جنگ را آغاز کردند و مصارف هر جنگجو بدوش خودش بود.

گروه بندیهای مشخص هنوز به وجود نیامده بود. رهبری جنگجویان را بیشتر سران طوایف و قریه ها و علما عهده دار بودند. اما با ادامه جنگ یک طبقه جدیدی به نام مجاهدین با به عرصه وجود نهاد در رأس مجاهدین اغلب فرماندهان آنها قرار داشتند. مجموع تعدادی از این فرماندهان به یکی از سازمان های سیاسی ارتباط داشتند که رهبران آنها در خارج از کشور در ایران و پاکستان، مقیم بودند از این تاریخ به بعد مسعود- از پایگاه خود در پنجشیر- جنگ نابرابری را در برابر نیروهای شوروی در پیش داشت. او با اتخاذ استراتژی ها و تاکتیک های درست که از بسیاری جهات نوآوری داشت، بر آن بود که از دشواریهای نظامی در پیش یا موفقیت عبور کند. در طی ده سال، مبارزه ممتد او تنها با ارتش سرخ نبود بلکه او با نیروهای حزب اسلامی حکمتیار و برخورد های گزینشی و غیر منصفانه پاکستان نیز روبرو بود. چنانکه در اواسط جنگ که مسعود در مقان حملات گسترده نیروهای شوروی قرار داشت، حزب اسلامی حکمتیار نیز از جبهه دیگری با او وارد جنگ شد ابتدا به پایگاههای مسعود در پروان و کاپیسا حمله شد و سپس تمام راههای ارتباطی و مواصلاتی او قطع گردید. در آن زمان، راههای ارتباطی و مواصلاتی مجاهدین از پاکستان تا به ولایات از سیرهایی که تحت کنترل احزاب مختلف بود می گذشت و در سیرهایی که منتهی به پنجشیر می شد، مانند راه بخراب-بحیر در جنوب و اندراب-پنجشیر در شمال که تحت کنترل نیروهای حزب اسلامی بود، به روی پایگاهها و نفرات مسعود سدود گردید. بعلاوه راه مواصلاتی مسعود از طریق بدخشان نیز از سوی نیروهای دولت مرکزی افغانستان یکلی بسته شده بود. قرار از آن، وضعیت ناھنجار اقتصادی موجب شده بود که مردم دره پنجشیر به خارج کوچ نمایند. در نتیجه خروج مردم از دره که مجاهدین مسعود به آن وابستگی مستقیم داشتند، بر

رسمیت شناختند. در حالیکه قبلاً مجاهدین را به عنوان گروه های نیکوکار، اشرار، با صبح و غیره می نامیدند.

۲- شناخت بهتر از دشمن و چگونگی روحیه آنها برای ادامه جنگ طولانی.

۳- صلح سلاح افراد حزب اسلامی در خود پنجشیر و خارج از آن و باز کردن خطوط تدارکاتی و مواصلاتی که بوسیله نیروهای حزب اسلامی دچار محدودیتها و مسدودبتهایی شده بود.

۴- ذخیره کنونی مهمات برای یک جنگ طولانی دیگر.

۵- فرصت دادن تنفس به مردم و مجاهدین بعد از خستگی ناشی از جنگهای نه ماهه گذشته.

۶- آشنایی کامل با شمال افغانستان، مردم و فرماندهان آنجا و گسترش فعالیت های خود در آنجا.

۷- ایجاد چهار پایگاه مهم در اطراف پنجشیر، اندراب، خوست، فرتک، دره خیلاب و فرخار از توابع ولایات بغلان و تخار.

۸- تأسیس شورای نظار یا جبهه نجات ملی افغانستان.

۹- ایجاد واحدهای مرکزی به عنوان آناتومی سیاسی- نظامی آینده افغانستان مسعود معتقد بود هدف شورویها از پیشنهاد آتش بس ناظر به کسب چهار هدف بود.

الف: نفوذ در بین مردم.

ب: بدنام ساختن جبهه نجات ملی افغانستان.

ج: ترور شخص من.

د: آمادگی برای یک جنگ دیگر.

پیش بینی مسعود درست بود، ولی شورویها به هیچ یک از هدفهای خود دست نیافتند.

اولاً در بین مردم توانستند کار مهمی انجام دهند، چنانکه در حمله گسترده ۱۹۸۴ یک نفر به آنها اطلاع نداده بود که مسعود و نیروهایش دره را ترک کرده اند. ثانیاً در مورد بدنام ساختن مسعود و جبهه نجات ملی افغانستان، تنها حکمتیار و اخوانیها او را متهم به همکاری و جاسوسی برای روسها نموده و تا حدودی چهره اسلامی او را نزد مسلمانان عرب خدشه دار ساختند.

اما هدف سوم یعنی ترور، در جریان آتش بس دو بار جاسوس های دستگاه امنیتی دولت افغانستان اقدام به ترور او کردند، ولی هر دو بار تلاش آنها با ناکامی روبرو شد. بالاخره هدف آخر و عمده شورویها در لَوای تهاجم گسترده ۱۹۸۴ که در آن از هواپیمای بمب افکن استراتژیک Tu160، هزاران سرباز، صدها تانک و تجهیزات نظامی انجام گرفت با ناکامی کامل روبرو گشت. زیرا مسعود و نیروهایش همراه با سکنه بومی ۴۸ ساعت قبل دره پنجشیر را تخلیه کرده بودند و

شورویها آشنایی بسیار سنگینی و پر هزینه ای را در دره خالی و ترک شده پذیرا شدند.

بدون تردید، پاکستانی ها از موفقیت های نظامی و سیاسی مسعود در مناطق شمالی افغانستان چندان خوشنود نبودند. زیرا آنها قبلاً از مخالفتیهای مسعود با طرح مورد نظر شبا، الحق برای تشکیل کنفدراسیون افغانستان و پاکستان که در واقع طرح الحاق افغانستان به پاکستان بود آگاهی داشتند.

بعلاوه پیروزیهای نظامی مسعود و اعتبار روز افزون او را در داخل و خارج افغانستان مانع بزرگی برای پیشبرد نفوذات خود از طریق گلبندین حکمتیار می دیدند. مسعود کککه یک استراتژی چهار مرحله ای برای جنگ بر ضد شوروی پایه گذاری کرده بود، بر آن بود که جنگ حدود ۲۰ الی ۲۵ سال ادامه خواهد یافت و در این مدت او موفق خواهد شد ارتش نا منظم خود را به ارتشی نیمه منظم ارتقا دهد. اما نیروهای شوروی قبل از تاریخ پیش بینی شده از افغانستان عقب نشینی کردند. پس از خروج شوروی بسیاری خواستار حمله مجاهدین به کابل بودند. بخصوص حکمتیار در این مورد تأکید خاص داشت. در مقابل مسعود معتقد بود که حکومت نجیب الله خود به خود از صحنه کنار خواهد رفت، لذا نیازی به تهاجم، کشتار و ویرانگری نخواهد بود. مشافاً اینکه حفظ ساختارها و سازمانهای عمومی برای اداره افغانستان از هر جهت ضروری بنظر می رسد. ولی از آنجائیکه حکمتیار در صدد حمله به کابل بود، مسعود مجبور به پیشدستی گردید و قبل از حکمتیار وارد کابل شد. حکمتیار که این بار نیز قافله را باخته بود راه تخاصم و محاصره و بمباران کابل را در پیش گرفت. در نتیجه دور جدیدی از برخوردهای نظامی میان مجاهدین و تابسمانی سیاسی بر افغانستان حاکم گردید.

پاکستان که همراه با عربستان و دیگران بر روی حکمتیار سرمایه گذاری کرده بودند، وقتی جریان امور را خلاف مصالح خود دریافتند بر آن شدند از ادامه حمایت از حکمتیار خودداری نموده و مقاصد خود را از طریق ساخت و پرداخت پدیده طالبان به منصه ظهور رسانند.

طالبان که مسعود آن را یک پدیده خارجی و تحمیلی تلقی می کرد اصولاً بر اساس دو عنصر مذهبی و پشتون بنا شده بود و تا حدودی با شبکه القاعده مرتبط و یا ارزشهای جهادگرانه آن متصف گردیده بود. پاکستان بر آن بود که از طریق طالبان و طالبانیسم به مقاصد ذیل دست یابد،

۱- حفظ سلطه سنتی قوم پشتون در افغانستان.

۲- برقراری نظام کنفدراسیون و در غیر اینصورت تبدیل افغانستان به حیات خلوت خود.

۳- دستیابی به بازارهای آسیای مرکزی.

به کابل نیز عملی سازد چنانکه وقتی گلبدین حکمتیار...

به محاصره کابل و بیماران شهر نموده و برکناری مسعود را از پست وزارت دفاع خواستار بود. مسعود به منظور حفظ وحدت و پایان دادن به درگیریهای سوداگرانه موافقت نموده از مقام وزیر دفاع کناره گیری نماید و از حکمتیار رقیب دیرینه و سرسخت خود دعوت کرد که به کابل وارد شده و پست نخست وزیری را عهده دار گردد. فراتر از آن، هنگامیکه نیروهای طالبان موفق شدند بدون درگیری های قابل توجه کنترل چند ایالات را در دست بگیرند، مسعود در مقام دعوت از حضور و مشارکت نمایندگان طالبان در دولت وقت افغانستان برآمده و برای این منظور در آغاز سال ۱۹۵۱ بدون همراه به میدان شهر، پایگاه سابق حکمتیار، رفت تا به ملا ربانی نماینده طالبان برای حصول این مقصود مذاکره نماید در این ملاقات موافقت شد که نمایندگان طالبان به کابل بیایند و در کنفرانسی با حضور ۴۰ نماینده از سوی دولت و ۴۰ نماینده از طرف طالبان به مذاکره بنشینند. ولی طالبان این توافق را نادیده انگاشته و راه حمله به کابل را در پیش گرفت. وقتی در سپتامبر ۱۹۹۶ نیروهای طالبان کابل را در محاصره گرفتند، مسعود برای جلوگیری از کشتار و

۴- چهره جویی از افغانستان بعنوان راه ترانزیت برای انتقال

گاز کشورهای منطقه به ویژه ترکمنستان به آسیای جنوبی.

۵- خلع جایگاه و نفوذ رقبای منطقه ای مانند ایران و تا حدودی هند از افغانستان.

۶- پیشبرد درخواستهای سیاسی خود در کشمیر.

۷- ارتقا، جایگاه ژئوپولیتیک پاکستان در منطقه.

از سوی دیگر، عربستان سعودی و امارات متحده عربی که تامین و تغذیه کننده نیازمندیهای مالی، ارزشی و سیاسی القاعده بودند، بر آن شدند از طریق طالبان و طالبانسم جهت تبلیغ و گسترش ارزشهای جهادگرانه سلفی بصوب آسیای مرکزی، سین کیانگ یا ترکمن شرقی، کشمیر، شمال قفقاز و حتی هرمزگان و سیستان و بلوچستان ایران بهره جویند. عضافاً آنکه القاعده و حامیان عربستانی آن نیز همین برنامه را در شرق آفریقا و دیگر نقاط این قاره پی گیر شدند بدین ترتیب دیپلماسی عربستان سعودی در نقاطی که سابقه تعاملات سیاسی خاص نداشت، بعنوان پدیده سیاسی فعال مطرح گردید.

احمدشاه مسعود که مبارزه علیه ارتش سرخ را با پیروزی پشت سر گذاشته بود، اینک با تهاجمی دیگر در زیر لوای بنیادگرایی افراطی اسلامی کشور خود را در مظان خطر می دید.

مسعود که همواره تگمیشی فرا قومی نسبت به مسائل افغانستان داشت، بر این باور بود که یزتری جوتیهای قومی از جمله تلاش برابری احیای سلطه پشتون ها در پناه حمایتی پاکستان و دیگران نه تنها با تحولات اجتماعی و سیاسی ۲۷ ساله افغانستان سازگاری ندارد، بلکه دور جدیدی از درگیریهای درون جامعه را در پی خواهد داشت. مردمی که در طول بیش از دو دهه درگیریه، کشتار و ویرانیهای داخلی به ستوه آمده اند، دیگر آمادگی برخورد با ادامه چنین

جریان هایی را ندارند و از هر روندی که تامین کننده امنیت جامعه باشد حسن استقبال می نمایند. به همین جهت مسعود بر آن بوده جهت حفظ وحدت و یکپارچگی کشور با استفاده از طرق مسالمت آمیز به تشنه های موجود میان مجاهدین پایان دهد. او که قبلاً با تشکیل جبهه نجات ملی افغانستان با حضور بیش از پنجاه نماینده از ایالات شمالی، شمال خاوری، جنوب، جنوب باختری، باختر و مرکز چنین وحدتی را با موفقیت پشت سر گذاشته بود، اینک بر آن گردید که این مقصود را پس از ورود



ویرانگریها بیشتر نیروهای خود را از کابل خارج نمود و بر آن شد جنگ را در منطقه شمال افغانستان علیه طالبان و حامی آن پاکستان در پیش گیرد.

در انجام این مقصود، مواضع دفاعی مسعود کاملاً متفاوت از روشهای متخذه د برابر نیروهای شوروی بود. نظریه دفاعی مسعود در قبال طالبان مبتنی بوده بر مقاومت در داخل و اعمال فشار از خارج. زیرا طالبان که اصولاً دست پرورده پاکستان و دیگران بود ریشه در بیرون داشت. به دیگر سخن، مداخله

خارجی با عوامل داخلی دست اتحاد داده بر آن شدند یک پدیده ساخته و پرداخته شده در خارج را به جامعه افغان و مجاهدین تحمیل نمایند. مسعود با توجه به این رویداد استراتژی دفاعی خود را بصورت دو سویه تنظیم نمود. یعنی برقراری جبهه دفاع ملی در داخل و اعمال فشار به حامیان طالبان از خارج. به عبارت دیگر، مسعود با ایجاد جبهه دفاع ملی یا اتحاد شمال بر آن شد از جلو با طالبان روبرو شود و از خارج عقبگاه طالبان را که پاکستان بود مورد حمله قرار دهد. اما اجرای این استراتژی کار آسانی نبود، زیرا مسعود در هر دو جبهه با دشواریهای زیاد روبرو شد. از یک سو در جبهه متحد ملی، رهبران گروههای درگیر که در شرایط اضطراری تن به نوعی همکاری داده بودند، هنوز حاضر نبودند حسابهای تسویه نشده دیرین را فراموش کنند و به همین جهت در اولین برخورد در برابر طالبان شکست خوردند و مسعود را تنها گذاشتند. وی روزهای دشوار و پر مشقتی را سپری کرد، ولی بالاخره موفق شد اتحاد شمال را ساماندهی اساسی دهد و توان مقاومت آن را در برابر یورشها و دسپه های طالبان بالا برد.

اما در جبهه خارجی که سعی بر آن بود طالبان تحت فشار قرار گیرد، بحران به نحو دیگری نمودار گردید. اولاً پاکستان، امارات متحده و عربستان سعودی رژیم طالبان را به رسمیت شناختند. ثانیاً سازمان کنفرانس اسلامی در پرتو نفوذ عربستان سعودی و دیگران عضویت دولت ربانی را به حال تعلیق در آورد. آمریکا و سازمان ملل نماینده طالبان را در نیویورک پذیرفتند. کنتیننر رئیس جمهوری وقت آمریکا بعد از اشغال کابل توسط طالبان آن را رویدادی مثبت برای برقراری نظم و امنیت در افغانستان تلقی کرد. ترکمنستان نیز به میاتجیگری برخاست و با طالبان راه تعاملات اقتصادی را در پیش گرفت، برخی از دولتها پس از چندی با طالبان روابط دو فاکتو Defacto برقرار نمودند.

احمدشاه مسعود از مجموعه این رویدادها از خارج بفرح طالبان به ویژه حمایت آمریکا و انگلیس ابتدا از گلبندین حکمتیار برگزیده پاکستان و رقب سرسخت خویش و سپس از طالبان پدیده کاملاً بنیادگرا، منتخب پاکستان و عربستان سعودی در شگفتی بود. زیرا آن را مغایر با برقراری نظام مردمی، آزاد و مستقل در افغانستان و ارزشهای اعلام شده از سوی آنها در زمینه حقوق بشر و آزادیهای اساسی می دید. به همین جهت ایستادگی و مبارزه علیه طالبان - القاعده را در عین حال مبارزه علیه سلطه پاکستان و فراتر از آن تروریسم بین المللی می انگاشت. او نخستین کسی بود که ماهیت و خطر تروریستی مندرج در همبستگی القاعده - طالبان و پاکستان را مطرح ساخت و بارها تاکید نمود پیروزی آنها نه تنها تهدید جدید برای افغانستان بلکه

برای کل منطقه است.

کوشش هایی مستمر او برای جلب توجه جهانیان از جمله مسافرت به پاریس بمنظور آشنا ساختن کشورهای عضو اتحادیه اروپا به این واقعیت، کم و بیش بدون پاسخ ماند. پاکستان که حمایت و استقاده از طالبان و طالبانسم را وسیله ای برای تسلط بر افغانستان، حذف مسئله پشتونستان، دسترسی به آبهای مرکزی، نفی و خلع جایگاه و نفوذ رقبای منطقه ای، به ویژه ایران، پیشبرد خواسته های خود در کشمیر و افزایش فشارهای سیاسی، نظامی و روانی علیه هند را در پیش گرفته بود، بر آن شد که احمدشاه مسعود و اتحاد شمال را که مانعی در راه تحقق بسیاری از این مقاصد تلقی می شد بهر نحوی از صحنه خارج نماید. شگفت آنکه احمدشاه مسعود که کوشا بود جهانیان را از خصوصیت تروریستی مسعود در مثلث همکاریهای پاکستان، طالبان و القاعده هوشیار سازد، خود قربانی عملیات تروریستی این اتحاد نا مقدس گردید و درست چند روز پس از رویداد ۱۱ سپتامبر صحت ادعاهای او را بر جهانیان آشکار ساخت. اگر چه مسعود موفق نشد شکست طالبان و طالبانسم را در رابطه با افغانستان مشاهده نماید، ولی مبارزه پنج ساله او از طریق اتحاد شمال به پیروزی علیه طالبان و حامیان آن منتهی گردید.

پویایی و پایداری «شاهیندوکش» در کوهستانهای صعب الامور افغانستان در کنار یکدیگر بود.

پس از نابودی حکومت طالبان، سازمان های سیاسی که به ابتکار مسعود ایجاد شده بودند، یعنی شورای نظار و جبهه متحد اسلامی برای نجات افغانستان، موفق شدند افغانستان را از خلاء قدرت نجات داده و به تاسیس نظامی فراگیر در سرتاسر افغانستان یاری برسانند. به همین جهت احمدشاه مسعود به مثابه معنوی ملت افغانستان و بنیانگذار واقعی دولت جدید این کشور مطرح شده است. بسیاری معتقدند آنچه که افغانستان را در طول تاریخ در قبال تهاجمات خارجی حفظ کرده است، کوهستانهای سرسخت و صعب الامور افغانستان بوده است و امروزه همگان ادعان دارند که احمدشاه مسعود اگر چه تبلور واقعی از استقامت و پایداری همانند کوهستانهای این سرزمین بوده، ولی با این تفاوت که گوهر استقامت و پایداری در مسعود از چنان مایه و سرمایه سیالت بخشی برخوردار بود که راضی جز پویایی و بالندگی برای کب و وحدت، یکپارچگی، آزادی و آبادی و پایان دادن به توقف تاریخی طویل المدت افغانستان در پیش نداشت و بر شک اطلاق «شاهیندوکش» به احمدشاه مسعود چیزی جز گویای این دوگانگی پایداری و پویایی برای برقراری زیستن سرافراز برای مردم افغانستان نمیتوان تعبیر نمود.

گرفته شده از ماهنامه ایران مهر ۷ شماره ۲

برگچینه مختصر از زندگانه یک استوره مروری بر روایت تاریخ

نویسنده: کم نام



می کرد این توصیه ها با طبع مسعود همخوان نبود و به تدریج رهنه های نقار و نقاش را میان آندو توسعه داد.

بعد از آنکه عبدالرزاق خان یکی از صاحب منصبان عالی رتبه دولت داوود به مسعود هشدار داد، مسعود یا ترک انشیتو پلی تکنیک کابل در سال ۱۳۵۳ به همراهی مهندس جان محمد برای اولین بار به پاکستان رفت. مسعود بعد از مدت کوتاهی دوباره فعالیت های سیاسی را در داخل کابل آغاز کرد و موفق شد عده از افراد ناراضی دولت را به گرد خود جمع کند.

مسعود فعالیت های سیاسی اش را ادامه داد تا اینکه در سال ۱۳۵۴ قیام مسلحانه پنجشیر صورت گرفت. مسعود ۲۲ ساله با عده ای از یارانش که اعضای جمعیت بودند با تعدادی تلفات در مدت کوتاهی تمام پنجشیر را

احمد شاه مسعود فرزند دوست محمد در دهم شهریور سال ۱۳۲۳ خورشیدی (۱۹۵۳/۹/۱) در دهکده جنگلک بازارک پنجشیر زاده شد. زبان مادری اش دری بود و در کنار آن به زبان های پشتو و اردو و فرانسوی روان صحبت میکرد. مسعود در عرصه شعر و سخن آثار پیشگامان ادبیات پارسی همچون، مولانا جلال الدین بلخی، سنایی، بیدل و حافظ را می خواند و دوست داشت.

این که مسعود چگونه به سیاست گرایش یافت، خودش گفته است: «بدرم دوستان زیادی داشت که به سیاست آشنا بودند. آنها به خانه ما می آمدند و روی سیاست های منطقه و جهان بحث و گفت و گو می کردند. طبعی بود که این صحبت ها و نشست ها نقشش را در من داشت و اثراتش در آینده هم نیز باقی ماند».

بعد از اتمام دوره دبیرستان نظر به علاقه اش به مهندسی، دانشجوی انشیتو پلی تکنیک کابل شد. در همین سال او رسماً به نهضت جوانان مسلمان پیوست و با مهندس حبیب الرحمان که یکی از پیشگامان نهضت اسلامی بود آشنا شد. در دوران حکومت محمد داوود که مردم او را متمایل به کمونیسم و شوروی می دانستند، اولین طرح های کودتا تحت فرماندهی حبیب الرحمان که مسعود هم در آن سهم داشت، مطرح شد. پس از افشای این طرح ها، حبیب الرحمان شش ماه زندانی شدن به شهادت رسید و مسعود هم کابل را ترک کرد. حکمستیار در آن زمان مسئول امور نظامی جمعیت اسلامی بود وی حامی طرح های خشن بود و برخورد قهری با مخالفین سیاسی اش را توصیه

حکمتیار وعده داده بود که همزمان با قیام در پنجشیر و توجه قوای دولتی به آنجا در کابل کودتای نظامی رخ خواهد داد. در کابل هیچ حرکتی صورت نگرفت. مسعود و همواعتش شناسایی شدند و قیام کنندگان به هدف نرسیدند. مسعود بعد از یک ماه به صورت مخفی دوباره به کابل آمد و از آنجا به پشاور پاکستان رفت که در آن جا هم مخفی بود و از طرف پلیس مخفی پاکستان تعقیب می شد. بعد از قیام پنجشیر در داخل جمعیت اسلامی دو دستگی شد. بعضی طرفدار این قیام بودند و برخی این قیام را ناستجیده و اشتباه می دانستند کسانی که مخالف قیام بودند با برهان الدین ربانی مانندند که مسعود هم یکی از آنها بود و طرفداران قیام به حکمتیار پیوستند. این دو گروه گاه به هم نزدیک و گاه از هم دور می شدند تا اینکه تحت رهبری قاضی «امین وقاد» هر دو با هم یکجا شدند. حکمتیار با نزدیکی به حلقه های پاکستانی، رقبا سیاسی خود را یک به یک از میدان بدر کرد که یکی از آنان همان مهندس جان محمد بود.

مسعود قبل از کودتای ضیاء الحق در پاکستان یکبار از نوطه قتل خود فرار کرد و تا زمان کودتای ضیاء الحق به صورت مخفی در پاکستان ماند. مسعود تا کودتای کمونس ۱۳۵۷ به کابل رفت و آمد داشت. از فعالیتش در کابل تنها دوستان نزدیکش خبر داشتند، به گفته یکی از نزدیکانش او بیشتر در شهرستان های شرقی افغانستان به سر می برد تا از نظر پلیس مخفی کابل در امان باشد.

مسعود به نورستان که از نخستین مراکز قیام علیه شوروی بود، رفت. او می خواست از عقده مردم در باره «مقاومت» جویا شود. بعد از اینکه مسعود به تصمیم مردم یقین پیدا کرد در سال ۱۳۵۸ (آغاز تجاوز قوای شوروی در افغانستان) یا دهه ای که شامل ۲۰ مرد جوان بود، به طرف پنجشیر روان شد.

شاهدان عینی می گویند، در پنجشیر او بزرگان و ریش سفیدان محل را گرد خود جمع کرد و راجع به مقاومت مسلحانه با آنها به تفاهم رسید. مسعود در تمام قریه ها با مردم گفت و گو کرد. مردم پنجشیر برای مبارزات مسعود در راه آزادی مردم و سرزمینش، به هر نوع قربانی حاضر بودند.

شاهدان می گویند، با وجودی که زن و مرد، پیر و جوان به ضرورت این مبارزه مسلحانه باور داشتند و آمادگی خود را برای مقاومت اعلام کردند. مسعود از میان همه داوطلبان، کسانی را انتخاب می کرد که یگانه سرپرست و نان آور خانواده خود نبودند. او برای داوطلبان مبارزه روشن می ساخت که سرپرستی و غمخواری خانواده و فامیل هم بخش ضروری مقاومت است. زیرا حفاظت از مردم بیچاره و حجاج و به خصوص از خانواده در برابر یک ایر قدرت تجاوزگر قرض است. بار دیگر قیام مسلحانه در پنجشیر آغاز شد و این بار به رهبری مسعود، این قیام ۲۰ روز ادامه پیدا کرد که پنجشیر، سالنگ و بوله غین از دست تجاوزگران آزاد گردید پس از ۴۰ روز جنگ و مقاومت، مسعود از ناحیه پای زخم برداشت و

مبارزان سلاح و مهمات برای ادامه جنگ نداشتند. با وجودی که ۶۰۰ مرد از نورستان به کمک مبارزین شتافتند، آنها با شکست مواجه شدند. و اینگونه مسعود با همزمنش کاکا تاج الدین به سوی پنجشیر برگشت.

این شکست مسعود را به تفکر واداشت و او تصمیم گرفت که با تاکتیک های جدیدی وارد عمل شود. این تاکتیک، جنگ چریکی بود که او را یکی از بزرگ ترین چهره های جنگ های چریکی عصر ساخت. رابرت کیلان در کتاب «سربازان راه خد» در سال ۱۹۹۱ نوشت: «احمد شاه مسعود را باید از بزرگترین رهبران نهضت های مقاومت در قرن بیستم حساب کرد.

مسعود مانند مارشال تیتو، هوئی مینه و چنگوارا دشمن خود را شکست داد. مسعود منطقه گسترده ای را اداره می کرد که ۱ نظر موقعیت نظامی بسیار دشوار و شدیداً زیر فشار حملات متواتر دشمن قرار داشت.

از همین جا نام مسعود و پنجشیر با هم پیوند خوردند و نامش به عنوان بزرگترین مبارز جنگ های آزادی بخش در تاریخ ثبت شد. به قول ناظران بین المللی از مجموع خسارات و ضایعاتی که ارتش سرخ دیده بود بیشتر از ۶۰ درصد آن از اثر مقاومت نیروهای احمدشاه مسعود به وجود آمده بود و به این سان او به «شیر پنجشیر» مسما گردید و قوای «شکست ناپذیر» ارتش سرخ را در دام افکند. در حالی که در بخش های عمده بیش از دوازده ولایت فرمانروایی داشت، مردم او را به صورت بسیار ساده «آمر صاحب» خطاب می کردند. این نام در عین حال بیانگر نوعی محبت و احترام نیز بود.

پیروزی های نظامی و محبت مردم نسبت به مسعود از طرفی هم حسادت و نفرت دیگران را بر می انگیزد. این امر گلبذین حکمتیار را به سرسخت ترین دشمن او مبدل کرد.

تمام دشمنانش می خواستند او را از بین ببرند و برای رسیدن به این هدف از هر وسیله ای استفاده می کردند و شوروی ها جایزه ای برای سرش تعیین کرده بودند. از اثر کارآیی و فعالیت دقیق استخباراتش همه طرح های تهاجمی دشمن افشای گردید.

در سال ۱۳۵۸ (۱۹۷۹) زمانی که پایش شدیداً جراحت داشت، مسعود توسط نیروهای رژیم محاصره گردید. او توانست خود را به گونه ای از تهاجم دشمن نجات دهد.

در سال ۱۳۵۹ (۱۹۷۹) یک سرباز جوان با استفاده از نارنجکی، از فاصله سه متری به جیب حامل مسعود آتش کرد و مسعود جان به سلامت برد. مسعود آن جوان را فقط همین قدر گفت: «وطندار، دست هایت میلرزد، خوب نشان زدن بلد نیستی و او را بخشید»

در سال ۱۳۶۱ (۱۹۸۳) کوماتدوهای ویژه شوروی دهنه محلیگاه کوهی را که مسعود در آن خواب بود در پنجشیر محاصره کردند، او توانست محاصره را بشکند و صحنه را ترک بگوید.

شوروی ها در سال آتش بس ۱۳۶۱/۱۳۶۲ (۱۹۸۳/۸۴)،

در مناطق تحت کنترل خود یک سیستم اداری، تشکیلاتی و خبررسانی آزاد را به وجود آورده بود. مسعود برای بار نخست نظم و اداره ای را به وجود آورده بود که در آن نوعی خودگردانی محلی که ناشی از آرای مردم بود، حاکم بود.

مسعود در سن ۳۵ سالگی با دختر کاکا تاج الدین ازدواج کرد. اما این ازدواج کاملاً مخفی نگهداشته شد به علت مایل امنیتی حتی نزدیکترین کسان تا دیروقت از این ازدواج خبری نداشتند.

مسعود مستقل حرکت می کرد، دخالت های پاکستان را در امور داخلی افغانستان قبول نداشت، از همین رو او مجبور بود که در چند جبهه بجنگد، اول با روس ها و دولت کمونیستی و دوم با ای.اس.آی و گماشتگان داخلی آن مسعود «سیاست ما این بوده است که با همه روابط بک و دوستانه داشته باشیم» ولی هرگز وابستگی را نپذیرفته و نمی پذیریم.

در زمستان ۱۳۶۲ (۸۴/۱۹۸۳) دولت کمونیستی در غیاب، مسعود را محاکمه نمود و جزای مرگ را برای او تعیین نمود. قبل از حمله شان به پنجشیر چنین اعلام کردند که حکم دادگاه قبلاً تطبیق و مسعود با قوایش از بین برده شده است. به این صورت می خواستند روحیه هواداران و دوستان مسعود در دیگر مناطق و به خصوص در کابل را ضعیف سازند و خود مسعود را به نام «یاقی» اعلام کنند. مسعود می دانست که این امر علامت آمادگی شان برای عملیات بزرگ به پنجشیر است. به همین منظور او با مردم پنجشیر صحبت کرد و از آنها خواست که در اولین فرصت قبل از حمله، پنجشیر را ترک کنند. مردم که مسعود را از جان و دل دوست داشتند و معتقد به مبارزه بودند به گفته های او عمل کردند درست در بهار سال ۱۳۶۲ مسعود در اندک زمانی بیش از ۱۲۰۰۰۰ نفر ساکنان پنجشیر را از آن دره تخلیه کرد. مردم بدون تردید خانه و زمین خود را که نسل اندر نسل در آن زندگی کرده بودند رها نمودند این یکی از بزرگترین قربانی هایی بود که مردم افغانستان به خاطر آزادیم متحمل شدند.

مسعود برای این که مجاهدانش بی هراس از کشته شدن مردم، با شوروی دست و پنجه نرم کنند، مردم را سپر خود ساخت.

از ۱۳۵۸-۱۳۶۷ (۱۹۷۹-۱۹۸۸) هشت بار روس ها به پنجشیر حمله کردند و شکست خوردند که این شکست در افغانستان به یک شکست کلی سیستم کمونیستی در تمام آسیای میانه و اروپای شرقی منجر گردید.

به همین سبب نویسنده کتاب «سربازان راه خدا» رابرت کیلان مسعود را «برنده جنگ سرد» لقب داد.

کیلان نوشت: «مسعود تا زمانی مجبور نشده است به جنگ اقدام نموده است و این را به حیث استراتژی خود در جریان ۱۲ سال مقاومت نشان داده است».

لیاقت و کاردانی مسعود و پشتیبانی بی دریغ مردم، او را قادر ساخت تا برنده جنگ سرد شود این نگرش بر هم ریختن دیوار برلین را هم از شاهکارهای مسعود می خوانند.

پس از خروج آخرین سرباز روس در ۱۳۶۸/۱۱/۲۵ (۱۹۸۹/۲/۱۴) برای نخستین بار فرماندهان جهادی سراسر

برای ترور مسعود دو اندیشه را دنبال می کردند، یکی کشاندن او به داخل مقرشان در «عنابه پنجشیر» به بهانه مذاکره و گفت و گو که در واقع قصد دستگیری وی را داشتند، که طرحشان به وسیله یک ترجمان تاجیکی افشا گردید. طرح دوم این بود که روس ها یک تن از مجاهدین بنام «عبدالقادر ناجار» را اجیر ساخته بودند تا در غذای احمدشاه مسعود زهر پریزد. ناجار دستگیر گردید، اما مسعود او را بدون انتقام گیری مورد عفو قرار داد.

در سال ۱۳۶۸ (۱۹۸۹) در پایان گردهمایی که مسعود با فرماندهان ولایات مختلف شورای نظار در فرخار داشت، زمانی که این فرماندهان می خواستند به مواضع خود برگردند، مورد حمله افراد حکمتیار قرار گرفتند که دهیای تن از اعضای برجسته شورای نظار در آن حمله شهید شدند. در این حمله تروریستی مسعود نزدیک ترین دوستان و برجسته ترین فرماندهان خود را از دست داد. حکمتیار توانست عملیات بزرگ نظامی مسعود را خنثی سازد، ولی به هدف اصلی اش که از بین بردن مسعود بود، نرسید.

وقتی که وضع میان حیات مسعود و شورای هماهنگی زیر رهبری حکمتیار خراب شده بود، ۱۳۷۲ (۱۹۹۳) هلیکوپتر مسعود توسط جت های جنگی شورای هماهنگی مورد حمله قرار گرفت. اما خلبان هلیکوپتر ناگزیر به نشست گردید پس از آن مسعود تصمیم گرفت تا به راز و رمز خلبانی نیز دست یابد. در همین سال مسعود مورد حملات شدید نیروهای متحد حکمتیار در اطراف وزیر اکبرخان کابل قرار گرفت. بعد از شکست دوم ارتش شوروی در پنجشیر، روس ها به صورت مستقیم با نمایندگان مسعود وارد مذاکره شدند (۱۹۸۳) و ۱۳۶۱ به این صورت شوروی ها برای اولین بار مسعود و مجاهدین را به حیث یک حریف سیاسی به رسمیت شناختند و با او آتش بس را اعضاء کردند.

کارشناسان این آتش بس را یکی از بزرگترین پیروزی های مقاومت افغانستان خواندند که یک سال طول کشید.

مسعود عمده ترین استفاده را از این آتش بس نمود او قادر شد برای اولین بار سفر طولانی تری به مناطق شمال و شمال شرق افغانستان کند. این سفری پر حاصل بود که سبب شد در سال ۱۳۶۲ (۱۹۸۳) مسعود بتواند تمام رهبران مقاومت منطقه را که عضو احزاب مختلف بودند در یک شورا به نام «شورای نظار» دور هم جمع کند هدف او به وجود آوردن یک قوای واحد سیاسی و رزمی در داخل افغانستان بود که مستقل باشد و پیروی احزاب را که در کشورها همسایه به وجود آمده بود، نکند. قصد تمام اعضای این شورا فقط آزاد ساختن افغانستان بود.

با وجودی که حملات ارتش سرخ به پنجشیر دوباره آغاز شده بود، مسعود مطمئن بود که پنجشیر در نبودن او هم زیر فرمان فرماندهان محلی پیرومندان مقاومت می کند و اداره پنجشیر را به عبدالحمید دقیک سپرد همچنان مناطق اندراب، خوست، فونگ، اشکمش، نهرین و کشم، هم به پنجشیر دیگری عیدل گردیدند.

پروان کاپیسا هم به فرمانده عظیمی سپرده شد. مسعود بر خلاف آنانی که «جنگ سالاره» نامیده (۱۹۸۹) ۱۳۶۶ می شوند،

افغانستان به فراخوان مسعود در شاه سلیم بدخشان به منظور اتخاذ تصمیم در باره آینده افغانستان گردهم آمدند. مسعود از آن جا سفر کوتاه به پاکستان داشت ۱۳۶۹/۷/۱۷ (۱۳۶۹/۱۰/۹)؛ در این سفر شورای رهبری فرماندهان داخل افغانستان با رهبران جهادی مقیم پاکستان مذاکره کردند و از آنها خواستند تا در باره دولت آینده تصمیم مشترک بگیرند. گرچه امکانات مالی و نظامی مسعود خیلی زیاد نبود، او پیوسته توانست با سیاست باز و روشن، دور از دیدگاه های افراطی، دلنای مردم را به دست آورد. اراضی زیر فرمان خود را توسعه بخشید و ضربات نابود کننده به پیکر رژیم کمونیستی وارد کند. بالاخره این مبارزات در سال ۱۳۷۱ (۱۹۹۲) باعث از بین رفتن رژیم نجیب الله و آزادی کابل گردید. مسعود این پیروزی ها را بدون دریافت کمکی از کشور های همسایه به دست آورد. آزادی و غیر وابستگی اش به حقیقت خارجی یکی از دلایل ملقب شدن او به «قهرمان ملی افغانستان» بود.

دکتر نجیب در آخرین روزهای قدرتش ضمن بیانیه ای گفت: «از مسعود باید به حیث قهرمان جهاد افغانستان نام برده او آمادگی خود را برای تسلیم کردن قدرت به مسعود ابراز داشت. هر چند در عین حال اظهار کرد که برای مسعود هیچ زمینه ساختن یک حکومت قوی مرکزی وجود ندارد، زیرا پاکستان با حکمتیار هرگز این اجازه را به او نخواهد داد. مسعود به این باور بود که مجاهدین هنوز وارد مرحله حکومت سازی نگردیده اند؛ اما نشئت ۱۳۷۱ (۱۹۹۲) سران مجاهدین در دالان سنگ به این نتیجه رسید که حکومت کمونیستی کابل باید از بین برود.

رهبران مجاهدین از سقوط رژیم کابل نه رهبری احمدشاه مسعود استقبال کردند. حکمتیار که تلاش داشت به صورت یکجانبه در سازش با خلقی ها بدون توجه به مردم و مجاهدین قدرت را در کابل به دست گیرد، در مکالمه تلفنی که از طریق رادیو و تلویزیون نشر گردید، حکمتیار به سخنان مسعود در رابطه به حمله نکردن به شهر کابل انتقادی نکرد.

بعد از سقوط آخرین مواضع دولت در ننگرام، زمینه سقوط رژیم کابل مساعد گردید. حکمتیار با استفاده از این فرصت داخل شهر شد گروه وابسته به حکمتیار دروازه های زندان را باز کردند و همه زندانی های جایی را رها کردند. گروه حکمتیار دست به ویرانی و از بین بردن پرونده ها و سوابق اداری در ادارات کابل زد. به این ترتیب زمینه های حکومت جدید را از بین بردند. علاوه بر این ده ها هزار مجرم مسلح که انبارهای سلاح را غارت کرده بودند، در شهر به چپاولگری آغاز کردند در شهری که نه ارتش، نه پلیس و نه هیچ قدرت امنیتی دیگر وجود داشت؛ نجیب به دفتر عمل متحد در کابل پناهنده شد.

پیش از حرکت قوای مسعود به اطراف کابل، مسعود برای آنها رهنمودهای روشنی در باره طرز برخورد با مردم کابل داد و گفت که عینکاری کابل با امکانات نویی که دارد هدف اصلی تان را که حفاظت از مردم کابل است فراموش تان سازد.

نیروهای مسعود به خاطر حفظ امنیت و دفاع از مردم مظلوم کابل با غارتگران و چپاول گران شهر کابل به مقابله

پرداخت

همچنان نیروهای احمدشاه مسعود حفاظت دفتر ملل متحد در کابل را نیز به عهده گرفت. دوستان و هواداران مسعود که از محبوبیت او در بین مردم با خبر بودند، خواستند تا مسعود خود دولت آینده را اعلام و رهبری کند. با آن که شهر کابل تحت تصرف نیروهای مسعود بود، او تمام مسئولیت را به رهبران سیاسی داد و خود یا از این قضیه بیرون کشید تا پهنای برای ادامه جنگ وجود نداشته باشد. به تاریخ ۱۳۷۱/۴/۵ (۱۹۹۲/۴/۲۵) یعنی یک روز قبل از رسیدن به کابل، شورای رهبری مسعود را به عنوان رئیس شورای فرماندهان و وزیر دفاع دولت نو بنیاد اعلان کرد. رئیس جمهور مجدهدی با اعضای کابینه به تاریخ ۱۳۷۱/۴/۲۸ (۱۹۹۲/۴/۲۸) به کابل رسید.

پیروزی مجاهدین نه تنها پیروزی در مقابل قوای متجاوز روسی و حکومت دست نشاندۀ آن بود، بلکه پیروزی در مقابل آبی اس آی (سرویس مخفی پاکستان) نیز بود. پاکستان که در صدد به قدرت رساندن حکمتیار بود و به همین منظور همیشه او را در مقابله با مسعود مساعدت می کرد، با این پیروزی، از نظر سیاسی به شکست مواجه شد. پاکستان که دیگر امیدش را از دست داده بود، شیوه ها و تاکتیک دخالت خود را تغییر داده و با پشتیبانی بعضی کشورهای غربی طالبان را ساخت.

طالبان که توسط ارتش پاکستان با سلاح مدرن مسلح گردیده بودند، با تروریستهای نیل الملی در ولایات جنوب افغانستان لانه گزیدند. آنها افغانستان را جای مناسبی برای فعالیت های شان پیدا کرده بودند. مسعود در برابر این موج ایستاد و به مقاومت پرداخت. به باور بن لادن «تا وقتی که مسعود زنده است، ما پیروز نخواهیم شد».

خانۀ پدری مسعود در کارته پروان توسط کمونیست ها غارت و تبدیل به یک عکب ابتدایی گردیده بود. مسعود در زمان حکومت مجاهدین در کابل آنرا همچنان در خدمت آموزش و پرورش گذاشت.

مخالفین دولت در شورایی نه نام شورای هماهنگی جمع شده بودند. به تاریخ ۱۳۷۲/۱۰/۱۱ (۱۹۹۳/۱۰/۱۱) این شورا دست به یک کودتا علیه دولت جدید افغانستان زد، مسعود که در آن زمان وزیر دفاع افغانستان بود، توانست این هجوم را به شکست مواجه کند. حکمتیار که خواهان تشکیل کنتلدراسیون پاکستان-افغانستان بود، برای این هدف با همه توانایی خود می جنگید.

تلاش های مسالمت آمیز مسعود برای رسیدن به یک تفاهم ملی، جایی را نگرفت. دشمنان مسعود برای رسیدن به هدف، نه تنها به حمله نظامی، بلکه به دهشت افکنی و ایجاد ترس میان مردم کابل نیز می پرداختند. حکمتیار تمام راه های کمک را به روی ساکنان کابل بست.

مواد غذایی به شهر نمی رسید. هدف از این عمل بیارساختن مردم از دولت مجاهدین بود. گلبدین با این روش موفق به ایجاد فاصله میان مردم و دولت گردید. پرتاب هزاران راکت در شهر، خواب راحت و زندگی مردم را گرفته بود. مردم توقع داشتند که مسعود بتواند کنترل کنی را به دست داشته باشد. مسعود برای اینکه مردم غیر نظامی هدف راکت های گور

به ایران رفت و بعدها اظهار نمود که مسعود هدف ترور او را داشت. مقاومت مردم افغانستان تحت رهبری مسعود در زمانی که دوست و دشمن فکر می‌کردند که دیگر کسی توانایی مقاومت با طالبان را ندارد، دوباره آغاز شد زمانی که همه رهبران کشور را ترک گفتند، مسعود در کنار مردمش ایستاد، مردم بدون در نظر داشت قومیت، مذهب و گرایشهای سیاسی زیر فرمان او گرد آمدند. مسعود تا پای جان، دردها، تلخی‌ها و شکنجه‌هایی را که مردمش دید، او نیز تجربه کرد.

پنجسال مقاومت علیه طالبان و بین لادن یک مقاومت درخشان در تاریخ افغانستان بود.

نوع نظامی مسعود در فرماندهی نیروهایش و شیوه نبرد او در مقابل نیروهای متجاوز به او لقب عقاب هندوکش را داده بود.

در زمستان ۱۳۷۵ (۱۹۹۶) مسعود تمام نیروهای مخالف طالبان را به دور یک محور جمع کرد. این محور را جبهه متحد ملی برای نجات افغانستان نام گذاشتند اگر چه در پاکستان و مطبوعات غرب جبهه مقاومت را اتحاد شمال یاد می‌کردند؛ اما در واقعیت این مقاومت نمایندگی از تمام افغانستان می‌کرد.

از این رو اتحادی که فقط از رهبران شمال شکل گرفته باشد تا بتواند اتحاد شمال نامیده شود، هرگز وجود نداشته است. این گونه تبلیغات ادعای مقاومت افغانستان را که از تمام مردم افغانستان نمایندگی می‌کرد؛ زیر سؤال برده و از نام نیک آن می‌کاست.

در تمام سال‌های مقاومت در برابر اتحاد شوروی و بعدها در برابر طالبان و تروریسم جهانی، رفتار بشردوستانه مسعود در مقابل اسیران جنگی، مشهور بود. اسیران جنگی در پنجشیر می‌توانستند با خانواده‌هایشان تماس بگیرند و نامه بفرستند و هم غذایی را که رزمندگان مقاومت می‌خورند برای اسیران نیز تهیه می‌گردید. اسیران جنگی حق گشت و گذار را در داخل پنجشیر دارا بودند.

ملایار محمد یکی از رهبران طالبان بعد از آزادی‌اش از زنان نیروهای مقاومت گفت: «مسعود فرزند واقعی ملت افغان است. بیکار ایستاد و مبارزه کرد و اکنون باز هم در مقابل یک تجاوزگر خارجی ایستاده است و می‌جنگد زمانی که مسعود سخن از تروریسم، القاعده و بین لادن میراند، در غرب کتر کسی تصویر روشنی از آن داشت.» در اثر کوشش نمایندگان پارلمان اروپا که پس از دیدار با مسعود حقایق تجاوز خارجی برایشان روشن شد. مسعود در آوریل ۲۰۰۱ از طرف پارلمان اروپا به پاریس دعوت شد تا توجه جهانیان را به مبارزات مردم افغانستان در برابر تجاوزگران معطوف کند.

مسعود خطاب به جهانیان می‌گفت که مردم افغانستان را در مقابل تروریسم تنها رها نکنید، زیرا اگر افغانستان این جنگ را در مقابل تروریسم باخته، جهان نیز برنده نخواهد بود. چندی بعد درستی و دقت ارزیابی مسعود به همه ثابت گردید. مسعود دو روز قبل از ۱۱ سپتامبر ترور شد.

قرار نگیرند، تلاش به ثمر نرسید. آخرین پنهان‌گاه حکمتیار که کنار رفتن مسعود از پست وزارت دفاع بود، نیز جلو راکت پراتی حکمتیار را نگرفت.

در سال ۱۳۷۳ (۱۹۹۴) یک کنفرانس در سه جلسه برگزار شد. اولین جلسه آن با عضویت ۱۵ ولایت صورت گرفت. در جلسه دوم آن ۲۵ ولایت عضویت داشتند که از تاریخ ۱۳۷۳/۴/۲۹ تا ۱۳۷۳/۵/۳ (۱۹۹۴/۷/۲۰ تا ۱۹۹۴/۷/۲۵) ادامه یافت. در اخیر این کنفرانس شورای عالی اسلامی تشکیل شد. در این کنفرانس، شخصیت‌های سیاسی، فرهنگیان، والیان، بزرگان و مجاهدین شرکت داشتند مقصد از این مجلس انتخاب رهبر دولت آینده کشور بود.

مانند دیگر مردم افغانستان مسعود نیز این جلسه را قدمی به سوی دموکراسی و انتخابات آزاد می‌دید. او طرفدار نامزدی دکتر یوسف اولین نخست‌وزیر انتخاب شده زمان ظاهر شاه بود. قرار بود رئیس‌جمهور در این کنفرانس شرکت نداشته باشد تا اجلاس بتواند در رابطه با تعیین رهبر آینده به نتیجه برسد. کنفرانس با شرکت رئیس‌جمهور بدون دستور پایان یافت.

در این زمان طالبان چند ولایت را با جنگ و دادن پول به دست آوردند که بیشتر آن قبلاً نیز تحت حمایت حکمتیار و پاکستان بود.

مسعود پیشنهاد شورای رهبری دولت را مبنی بر حضور حکمتیار با عنوان نخست‌وزیر در کابل با ناگزیری تمام پذیرفت. در داخل دولت هم افرادی بودند که با حکمتیار هم‌نظری داشتند و او را در کابل استقبال کردند. او نخست‌وزیر دولتی شد که چند سال برای ویرانی آن جنگ کرده بود.

در اوایل سال ۱۳۷۵ (۱۹۹۶) مسعود به میدان شهر که تا چندی پیش پایگاه حکمتیار بود، به تنهایی رفت تا با رهبران طالبان دیدن کند (۱۳) در آن زمان مسعود با ملا ربانی دیدار داشت و در باره خاتمه جنگ با وی صحبت کرد. از طالبان خواست تا نمایندگان خود را به کابل بفرستند و راه حل اختلافات را پیدا کنند. به همین سبب چهل نفر از جانب دولت انتخاب گردید و باید چهل نفر دیگر از طرف طالبان معرفی می‌شد، تا آنها با هم بنشینند و حل اختلاف نمایند. اما این چهل نفر از طرف طالبان هیچ وقت معرفی نشد. با وجود چندین بار درخواست معرفی این چهل نفر از طرف دولت، طالبان هر روز حملات خود را به کابل ادامه می‌دادند.

مسعود موفق شد که از این مذاکره رویاروی با طالبان جان سالم ببرد.

در ۱۳۷۵/۷/۲ (۱۹۹۷/۹/۲۶) شهر کابل تحت بمباران شدید طالبان و القاعده و پاکستان قرار گرفت. مسعود به نیرو تحت فرماندهی‌اش - امر داد که کابل را ترک کنند او این کار را به خاطر حفظ جان اهالی کابل نمود زیرا اگر نیروهای او در کابل مقاومت میکردند جنگ کوچه به کوچه در میگرفت که باعث کشته شدن صدها نفر می‌شد. او به طرف پنجشیر عقب نشینی کرد. حکمتیار نیز که راه دیگری نداشت با تمام اعضای کابینه خود به پنجشیر رفت و از آن جا توسط هلیکوپتر مسعود

چگونگی زندگی مردم سرحد پانچشیر

نیلاب (رهیمی)



بر آن می باشد اقوامی که در پنجشیر و شعبات آن زندگی میکنند دارای یک واحد نژادی اند که همان شاخه منشعب شده آریین از نژاد سفید می باشد و درین واقعیت تردید ناپذیر به برهان دیگری نیاز نیست. یک تعداد نورستانی های مهاجر که غالباً قبل از هجوم خراسانیان بر کافرستان این خانواده ها بر دره پنجشیر مهاجرت کرده در قرا و فصای پنجشیر سکنا پذیر شده اند که حضورشان از دیدگاه هم نژادی با پنجشیری ها منافات ندارد.

فرهنگ پنجشیر ریشه آریایی دارد و اگر در بدیدار کردن اصالت معنوی نام دره ها پیگیرانه پی جوی شود به فرهنگ اوستا و پهلوی و غالباً سانسکرت که قدیم تر و ماه وورتر از دو رونده فرهنگی مذکور است، منتهی میشود در پنجشیر هم اکنون تعبیر و اصطلاحاتی

جغرافیه بستر تاریخ است. مهدیت که وقایع و حوادث تاریخی در آن به رشد و لموی خود می پردازند. نضج میگیرند و قوام می یابند. آنگاه بر سرنوشت عناصر صالح و طالح جامعه نقش سازنده خود را تحقق می بخشند. پنجشیر دره ایست ژرف که در ازای آن بر پهنایش غلبه دارد و مشکل از دره های خورد و بزرگی می باشد که هر دره حوزه وابسته به شرایط جغرافیای و ساختاری خود است و مردم هر دره نیز با دره های مجاورش رابطه اندک و کم پایه دارند و حتی بعضی مشترکات سود آورد اسباب زد و بند و گپرو دار بین افراد و اقوام پیوسته به هم را فراهم می سازند. خیل و کاربرد آن در پیریزی روابط فردی و گروهی محور همه فعالیت هاست و حتی غم و شادی نیز بر همین محور مرتبط است و دوستی ها و دشمنی ها نیز مبتنی

مال کتله های مسلمان بیشتر و مستگین تر می شد. در تاریکناهی این وضعیت، سرعت نفوذ و اجرای قرامین انقلابی بمنظور هموار شدن راه حاکمیت مارکسیسم بطور چشمگیر تیارز میکرد و مردم حیرت زده باین پیشآمدها می نگریستند و در انتظار پدیدار شدن روزنه ای امید ی بخاطر نجات از آن حالت بودند تا نسیم خوشآیندی از کناری بوزید و مشام جان شان را طراوت بخشد. سرانجام این نسیم خوشگوار از دره پنجسر وزید و پنجسریان را از بنیت رهای داد.

احمدشاه مسعود با کوله باری از مسئولیت های جهادی و اندیشه اسلامی در سال ۱۳۵۸ هـ ش از پاکستان وارد افغانستان شد و با نگرانی از واقعه نا سالم و ناقت فرسای سال ۱۳۵۹ هـ ش به سلامت مانده بودند، او را همراهی می نمودند. او درین برهه زمانی هیچ چیزی بجز تصمیم و اراده خلل ناپذیر و آهنین با خود نداشت. هر وقتی که این حالت مسعود شهید را می نگرم سخنی از میرابو. مرد موثر انقلاب کبیر فرانسه به یاد می آید که میگفت: «برای مردی که اراده دارد. هیچ چیز امکان ناپذیر نیست.» و بدین منوال جمله ای از بنا پارت کبیر در ذهنم تداعی می شود که میگویند: «در مقابل عزم آهنین قوه ای را باری مقاومت نیست.» واقعاً هر انسانی که در رسالتش تزلزل و دلهره راه نباید موفقیت و کامیابی در کلیه امور نصیبش خواهد بود فریبخته گالی که بر چکاد مفاخر و سرافرازی رسیده اند. بسوی هدف مردانه گام برداشته اند و بر موانع زرو زور غلبه نموده اند چنین شخصیتی داشته اند.

راز پیروزی احمدشاه مسعود شهید در نحوه برخورد او با اقوام دره های پنجشیر نهفته است. تعجب اینجاست که وی کدام فرهنگ و هنر را به کار برد و که توانست محبوب همه قلب ها گردد. و زمام امور همه اعتبارها را بدست گیرد، و بر ساحت اعتماد خدشه ناپذیر پنجشیری ها حضور فعال یابد. تا آنجا که غایب او را حاضر بشمارند، و همه کارکردهای خود را بر موازین رد و قبول وی بنهند. مسعود شهید مهارت و چیره دستی خود را در این زمینه ها که شمردم عملاً یا ثبات رسانیده و نشان داد که در جوامع پنجشیری ها چه در داخل وادی پنجشیری و چه در ولایاتی که پنجشیری ها زندگی میکردند. بیشتر از نود فیصد بر شخصیت و عملکردهای وی انگشت تأیید میگذارند و از او تقدیر و تمجید میکنند و پیروزی اش را پیروزی خود می شمارند. مردم پنجشیر از برنامه نظامی مسعود شهید به قیمت جان و مال خود مردانه و شجاعانه حمایت کردند و در راه تحقق یافتن آن بسیج شدند. پیروزی موقت بر اولسوالی پنجشیر و علاقه داری های وابسته بر آن. سنگر داران را مصمم تر ساخت. مردم از تحلیل این پیشآمد کوچک به پیروزی بزرگی در تداوم مبارزه پیگیرانه و خستگی ناپذیر امیدوار گردیدند. مسعود نیز افق این امیدواری را در پرتو عملکرد های آینده نگرانه وسعت میداد و با مشوره کردن ها و نظرخواهی های در چگونگی پدیدار کردن راههای غلبه بر خصم و دستیابی به پیروزی پیوند مردم را با جهاد و مجاهدین بلافضل تر می ساخت. منی بر گفته هیروودت پدر تاریخ که مصر را تحفه نیل معرفی کرده بود. به جرئت باید ابراز عقیده کرد که قهرمانی و بزرگی و شهرت و جهانی شدن مسعود شهید محصول

وجود دارد که مفهوم زبان اوستای را نمودار میسازند و از نظر ریشه با آن زیاده یکسان است. بعضی از سنت ها و شگردهای ععنوی از رسم و رواج اوستای مایه میگیرد. پنجشیری ها با وجود حوزه های مستقل و بسته جغرافیه در اسلوب و شیوه های فرهنگی هم آهنگی نام دارند و هیچ گونه اختلافی در مثل مراسم عروسی- سوگواری- شکار- خوراک- پوشاک- تنوب- تسخین- ختنه سوزی- جشن ها و عیدها، مهمان داری و دیگر پیشامدها و چالش های ازین لون. بین هم ندارند و با سنت ها یکسان برخورد می نمایند. علایق فرهنگی در پرتو زبان و مذهب واحد میان مردم این دره چنان گره خورده است که باور دارم. از باد و باران و رویدادهای دوران زبان و ضروری نمی بیند.

در چند سال اخیر که بالغ به بیشتر از نیم قرن می شود مردم پنجشیر بویژه آنانی که امکانات تأمین هزینه زندگی در زادگاه شان محدود بود، بمنظور تدارک کار به بیرون از پنجشیر گرانیدند و اکثراً به فعالیت تخنیکی توسل جستند. در امور آموزش و پرورش نیز به دستاوردهای بزرگ نایل گردیدند و این عوامل منجر به تشکّل قشر کارگر و تحصیل کرده و یا روشنفکر در پنجشیر شده زمینه را برای بروز تضادی بین تجدد پسند و سنت گرا، مساعد گردانید. ظهور آید آلوژی مارکستی و مبارزه در راه گسترش یافتن آن در بین طبقات و اقشار جامعه تعداد اندکی از کارگران و روشنفکران پنجشیری را در حلقه خود کشانید. زیرا مرام غائی این داعیه منافع طبقه ای را در بر داشت که بیشتر پنجشیری ها از نظر کارآئی وابسته بر آن بودند. و شمارهای گوش نو از متضمن تأمین جوی مطمئن در فرازو فرود زندگی بحرانی و پر مشقت طبقه شمشک و استمار شده بود. و این پیشامدها، آگاهانه و غیر آگاهانه کتله های اجتماعی پنجشیر را فاقد تجانس فکری ساخت و اوضاع چنان بی انجام و حاد شد که نبردهای فکری از خانه به محله و روستا سرایت کرد. و کسانی نیز رساتمندانه و ماهرانه این هشت و تنج را دامن میزدند و بدین وسیله به بالا رفتن نام و نشان خود می افزودند.

رخداد امد سال ۱۳۵۲ هـ ش نکانه ای بر بیکر اندیشه های مارکستی در پنجشیر وارد نمود. گرچه این حیزش ظاهراً به وضع محبت اند و هبازی فروکش کرد. لیکن اثرات آن در ژرفای اندیشه مردم ترسب نمود چنانکه گاه گاهی نوام با حسرت و افسوس در اذهان شان تداعی می شد و از برهم خوردن اثر کان آن حرکت سازنده به ندامت میگزایدند. و این رویداد از عوامل انگیزنده ای بود که مردم را بر خط جهاد کشانید. و با همین گام بلند تارو پود جهاد را شکل بندی فرمود.

حادثه نکت پارتور سال ۱۳۵۲ هـ ش جوی عناد آمیز و خصومت باری را بر جامعه انسانی این مرز و بوم حاکم ساخت. مردم که کمتر چنین ظلمتکده ئی را دیده بودند دستخوش رعب و وحشت شدند. بویژه زمانی که روز و شب مردان با ارزش سر به نیست می شدند و مجال ایر از نظر و عقیده از مردم گرفته می شد و روی همرفته جولانگاه اندیشه در آموزشگاه ها، پژوهشگاه ها و پرورش گاه ها تنگ و تنگ تر میگردید و خود کامگی و یکتازی بر خون و

فداکاری، محبت، همبستگی، پدربخ و حمایت و پشتیبانی عملی و نظری مردم پنجشیر از وی میباید. و درین داعیه هیچگونه تردیدی وجود ندارد شواهد و براهین دست داشته شایه را از پیرامون این مسئله می زداید و اذهان را در باور کردن این موضوع از هر گونه انکار می پالاید.

تاریخ از دو مادری که در مرگ فرزندان شان بیتابی نکردند و اشک نریختند بلکه با شهادت در خور تحسینی با آن واقعه برخورد نمودند، سخن میراند، اما در پنجشیر هنگام جهاد تعداد این گونه مادران واقعاً صبور و با گذشت به صدها تن بالغ میشود. طوریکه نعلش فرزندان جوان شان را در نزدیک منزل میدیدند و میگفتند: «پسرم شهادت مبارک، شیر سفید خود را پلوت کردم، خداوند آمر صاحب و مجاهدین را سلامت داشته باشد، من ترا برای چنین روزی کلان کرده بودم» و این جملات مادام از زبان مادران پنجشیر تا روزیکه آمر مسعود در قید حیات بوده، شنیده می شد و اگر تعداد این مادران را به شمارش بگیریم سخن بدرازا خواهد کشید و این مختصر حوصله افراط را ندارد. در سال ۱۳۶۱ هـ ش دولت وقت مبلغ ۲۳ ملیون افغانی را برای کمک بر مردم پنجشیر منظور کرده بود. این پول در همان سال ها سخت هنگفت بود. مردم پنجشیر حاضر نشدند که یک اتحادیه کوچک بر ضد مجاهدین در کابل بسازند و فرار از این کمک ها تا آنجا اوج گرفت که گروهی که به مصرف کردن مبلغ مذکور موظف بودند، در جستجوی افرادی از پنجشیری ها برآمدند که آماده گرفتن کمک شوند. اما پیدا کرده نمیتوانستند و نگارنده این سطور خود شاهد این جستن و نیافتن هستم. افرادی که منسوب به حزب خلق و پرچم بودند، چندین بار تلاش ورزیدند تا گروهی را تشکیل دهند که بدفاع از برنامه دولت وارد پنجشیر شوند، موفق نگردیدند. تعدادی از موی سفیدان و معزیزین را بخاطر تفاهم با شهید مسعود به آنجا فرستادند، که این جریان توأم با لطایف الحیل و ترفندهای بود، کسانی که از آن گروپ زنده اند تا امروز ازین رفتن اظهار ندامت میکنند و خویشان خویش را ملامت مینمایند که چرا فریب دولت را در امر مشوره با مجاهدین در پنجشیر پذیرفتند. آن بیست و سه ملیون افغانی را غارت کردند. لیکن پنجشیری های که در شهر کابل و ولایات شمالی بودند حاضر به اندک ترین استفاده از آن بر ضد مجاهدین پنجشیر نشدند.

این است مثال روشنی از نفوذ شخصیت یک زعمیم یا همسنگران در دل و دماغ مردم پنجشیر.

مردم این وادی مردخیز و قالد پرور چنان محبتی به مسعود و کارمایه هایش داشتند، علاوه از آنکه به نام او می بالیدند و مباحثات میکردند. از کارنامه های جهادی و ذکر نامش لذت می بردند و از کار کردهای علیه آن جبه می شرمیدند و این پشامد بارها و بار ها تجربه شده و چون ترکیب آب یک امر روشن و معلوم است.

زمانیکه احمدشاه مسعود در ختم آتش بی سال ۱۳۶۲ هـ ش با روسها باین نتیجه رسید که وادی پنجشیر را از سکنه تهی سازد و مردم باید در زمستان همان سال، منازل خود را ترک نمایند. هیچکس این امر را رد نکرد و تعلل نورزید. و مردم پنجشیر که در کابل و ولایات دیگر زندگی میکردند با

امکانات دست داشته خود این پروسه را سرعت بخشیدند و تقویه کردند و تا آنجا که در منازل خویش فامیل ها را جا دادند و مصارف شان را پرداختند و درین راه هیچ نوع احساس ناراحتی نکردند و فامیل های که پنجشیر را ترک کرده بودند و اموال منقول و غیره منقول خود را از دست داده بودند به فقر و احتیاجی جدی در نتیجه همکاری های مستدام پنجشیری ها، مواجه نشدند. این رویداد را باید معجزه قرن به حساب آورد زیرا فقط در دوران جهاد بر مردم پنجشیر تحمیل شد که در روشنی لطف پروردگار ازین آزمون بزرگ سرافراز و کامیاب بدر آمدند. هرگز مسعود و مجاهدین را در دشوارترین حالت، بد نگفتند و واکنش نشان ندادند و علاوه بر آن فرزندان خود را که در سنگرهای جهاد قرار داشتند با عبور از راههای صعب العبور و مرگ آور هندوکش بویژه فصل زمستان ناقت فرسا، پسران و پدران خویش را تجهیز و تمویل می نمودند و ازین عمل خود خرسند و شادمان بودند و مادام پیروزی مجاهدین را استدعا میکردند.

این است نشان های از شخصیت برازنده مسعود شهید و ایشار مردمان پنجشیر در برابر آن، و عمدتاً مقاومت نیز در روشنی همین احساس نجیانه مردم شکل گرفت. ادامه یافت و منجر به شکست فضیحت بار تحریک طالبان در سراسر افغانستان گردید.

آنگاه که مسعود شهید با نیروهایش وارد پنجشیر شد. دیگر امیدی برای آینده کشور، استقلال و تمامیت ارضی افغانستان در دسترس نبود. همه چیز چون بار و برگ خزان زده فرو ریخته و پر پر شده بود. لیکن ایستادگی مردم پنجشیر و اعلام جنگ با طالبان باین اضطراب خاتمه داد و مقاومت از پنجشیر با قوت دشمن شکننده آغاز شد. همه مردم افغانستان و جهان شنیدند و دیدند که طالبان بر تمام ولایات افغانستان بجز وادی پنجشیر مسلط گردیدند و زمام امور را بدست گرفتند.

درین میان غالباً در پرتو شهادت و جسارت دلیرانه ثی مردم پنجشیر به زعامت احمدشاه مسعود بود که مقاومت یکبار دیگر در بعضی از ولایات افغانستان تضح گرفت و قوام پیدا کرد. پنجشیر در اثر تدابیر خردمندانه و عملکرد آگاهانه مسعود بزرگ در دوران جهاد و مقاومت حیث محوری یافت و در همین دره تدابیر نظامی و فرهنگی اتخاذ می شد و به همگان ابلاغ میگردد. مردم قدر شناس و پاسدار افغانستان این عرق ریزی و تلاش ورزی ها را میدانند و آنرا تقدیر و تمجید میکنند.

باور داریم که عمل ملاک شناخت ارزشیاست و قرآن کریم در باره عمل بیش از اندیشه تاکید میکند. تاریخ گواه است که مردان عمل مادام سرافراز و پیروز اند. مطلبی که در پیوند به این مسئله ناگزری بایست ابراز نمایم همانا شکل بندی قضایا و رویدادهاست. جهاد و مقاومت به مثابه آزمونگاه بزرگی در کشور ما قد علم کرد. پیداست که رهایی شدن به پیروزی در چنین آزمونکده درایت و اهلیت میخواست. از آنرو مردم افغانستان در نمادی سالیان جهاد به سه گروه دسته بندی شدند که عبارت بودند از: مجاهدین - مهاجرین - و فراری ها.

زمانی که مطلبی را می آموزید باید به عمق مطلب توجه داشته باشیم و به طور دائم از خود پرسیم: این بخش درس از کجا آمده؟ چرا این موضوع مطرح شده؟ آیا تصادفی به ذهن من دانشمندی آمده و یا روند طبیعی آن را رشد داده است؟ باید به این نکته توجه داشت که هیچ چیز در جهان و به ویژه در دانش، تصادفی نیست، و ما باید از علتها آگاه باشیم. بیش از چهارصد سال نیست که نمادها و نشانه های ریاضی پدید آمده اند، اما چه عاملی یا عاملهایی موجب پدید آمدن آنها شده است؟ پیش از پیدایش نمادها، ریاضیدانان از چه وسیله ای برای بیان اندیشه های خود استفاده می کردند و چرا؟

همین عمل ضرب را که به راحتی انجام می دهیم مدیون ده انگشت دست هستیم. تا زمانی که بشر نتوانسته بود نمادهایی برای ده عدد نخستین بیابد و تا زمانی که برای عدد صفر، علامتی قرار نداده بود، کار عمل ضرب بسیار دشوار بود.

در یونان باستان، عددها را با القیای یونانی نشان می دادند و در نتیجه علمای حسابی بسیار دشوار بود. به همین دلیل، با یکی از دلایل آن است که یونانیها، بیشتر استدلالهای خود را به زبان هندسه می نوشتند، چون عددنویسی نداشتند و عدد نویسی «بابلی-میخی» هم از میان رفته بود. و خلاصه ریاضی را زمانی می توان یاد گرفت و به کار بست که دوران گذشته و پر از خوف و هراس آن را بشناسیم، با کوششهایی که اغلب بر دست ساده ترین و محرومترین انسانها انجام گرفته است، آشنا شویم و خود را در میان آشوب آگاهیها و دستورها گم نکنیم. «گوته» می گفت: «تاریخ دانش، خود دانش است.» و اگر ما بخواهیم در میان هیاهوی زمان، راه خود را بیابیم، باید تاریخ را بشناسیم و خود را تنها در چارچوب دانش روز محبوس نکنیم.

الگوی خطوط میدان مغناطیسی (زمین در حال تغییر است)

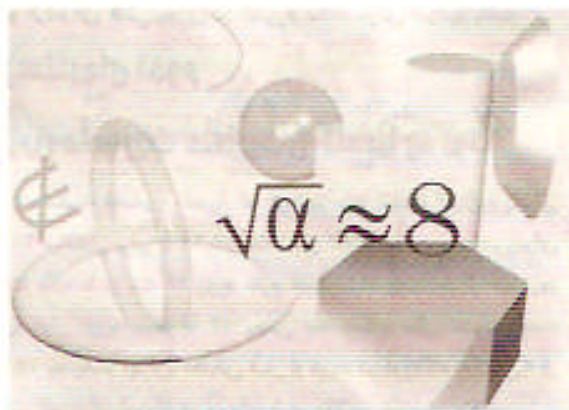
همه می دانیم که زمین دارای میدان مغناطیسی ضعیفی است که شبیه به میدان یک دو قطبی است؛ جنبه های شگفت انگیز میدان مغناطیسی زمین همچنان حل نشده باقی مانده اند و الگوی خطوط میدان دائماً در حال تغییر است. قطبهای شمال و جنوب مغناطیسی در فواصل زمانی که در مقیاس زمین شناسی بسیار کوتاه اند، به میزانی قابل ملاحظه حرکت می کنند. متأسفانه با این حرکت، انحراف مغناطیسی، یعنی اختلاف بین شمال واقعی جغرافیائی و شمال مغناطیسی، نیز هر سال به مقداری از مرتبه ۱۰ دقیقه قوس تغییر می کند.

پس، در طول یک یا دو دهه، این تغییرات ممکن است به تصحیحاتی در حدود یک یا چند درجه منجر شود. از آن هم اسرار آمیزتر، شواهدی در دست است که بر پایه آنها، هر چند صد هزار سال یک بار میدان مغناطیسی زمین کاملاً معکوس می شود، هر چند که به نظر می رسد حرکت وضعی یا انتقالی زمین دستخوش چنین اختلالی نیست. (شمال و جنوب جغرافیائی ثابت است). چنان که از شکل بر سی آید، میدان مغناطیسی با سطح زمین موازی نیست، مگر در استوای مغناطیسی (که با استوای جغرافیائی فرق دارد). در جاهای دیگر، عقربه ای مغناطیسی که بتواند آزادانه در صفحه افقی و عمودی حرکت کند، در نیمکره شمالی علاوه بر شمال به طرف پایین هم منحرف می شود. که زاویه عقربه با صفحه افقی را میل مغناطیسی می نامند. نکته: قطب ناهای معمولی فقط در یک بُعد حرکت می کنند.)

مجموعه مقالات کوتاه

تحقیقی از دانش آموز ممتاز آتنا مودودی

بستگی ریاضیات با تاریخ و تکنولوژی جدید



گالیه می گفت: «ریاضیات، زبان طبیعت است!» یعنی دانشمند طبیعت شناس (اخترشناس، فیزیکدان، زیست شناس، شیمیدان، ژن شناس، و...) بدون ریاضیات نمی تواند حتی یک گام به جلو بر دارد. ریاضیات یار وفادار صنعت است و پشت این چرخها و دنده ها، دستورها و بستگیهای ریاضیات پنهان است. از روزی که در بیش از ۲۵۰ سال پیش نخستین ماشین حساب ماتیکی ساخته شد، تا امروز که با کامپیوترهای پر قدرت، فاکس و اینترنت سروکار داریم، همه در پرتو ریاضیات و از برکت آن پدید آمده اند. ریاضیات در دانشهای دیگری همچون اقتصاد، جامعه شناسی و روان شناسی نفوذ کرده است و امروزه یکی از ابزارهای شناخته شده به شمار می رود.

ریاضیات همچنین به ذهن نظم می بخشد و کسی که با ریاضیات کار می کند، به نظم عادت می کند و تا اندازه ای در زندگی و برنامه ریزی برای زندگی عادی خود و هم برای کارآینده اش موفقتر است...

ولی از همه اینها جالبتر، این است که ریاضیات زیانست و از این جهت با هنر قابل مقایسه است، می گویند که دانش با بیرون سروکار دارد و هنر با درون آدمی؛ ولی ریاضیات با هر دو جنبه کار دارد و از آن جهت که «زبان طبیعت» است بیرون را می شکافد و چون با ذهن آدمی سروکار دارد، درون را می کاود، دانش کارش خردکردن است، هر پدیده ای را می شکند و در جزئیات وارد می شود و به زرفا می رود و هنر همه چیز را در مجموع خود می بیند. اگر دانش، جامعه و سپس انسان را آنقدر جزء می کند تا سرانجام به سلول برسد، هنر، تمامی انسانها و تمامی جامعه را یکی می یابد و در مجموع، در باره آن داوری می کند. ولی ریاضیات از طرفی راهنمای دانش در شناسایی اجزاست و از طرفی، مددکار هنر در شناخت «مجموعه» چیزها.

و همه اینها به شرطی امکان پذیر می شود که همراه با ریاضیات به تاریخ و فلسفه و کاربردهای ریاضیات هم توجه داشته باشیم و تنها به ریاضی به عنوان یک ورزش مغزی نگاه نکنیم.

ساختار ماه

مطار ماه بیضی شکل است که زمین در یکی از کانونهای آن قرار دارد. نقطه ای که به زمین نزدیکتر است، در حدود ۳۶۰ کیلومتر است و نقطه ای که از زمین دورتر است، اوج نام دارد که در حدود ۴۰۰ هزار کیلومتر با زمین فاصله دارد. زاویه ای که مدار ماه با دایره البروج می سازد، حدود ۵ درجه است. (دایره البروج مسیر ظاهری حرکت ستارگان و سیارگان در آسمان را دایره البروج گویند). دو نقطه در مسیر ماه وجود دارد که صفحه دایره البروج را قطع می کند. این نقاط کره یا عقدتین نام دارند که حرکتشان در جهت عقربه های ساعت و در امتداد دایره البروج است و هر دور کامل حرکت حدود نوزده سال بطول می انجامد. ماه هر روز بطور متوسط ۵۱ دقیقه دیرتر از روز قبل طلوع می کند. دوره تناوب دوران ماه به دو محور خودش دقیقاً برابر است با دوره تناوب گردش آن به دور زمین. یک دور کامل حدود ۲۷/۳۲ روز به طول می انجامد. جهت حرکت وضعی (به دور خودش) مانند حرکت انتقالی، بر خلاف جهت حرکت عقربه های ساعت است و چون دوره تناوب این دو حرکت با هم برابرند، همیشه یک روی ماه به سمت زمین است و روی دیگر آن از ما پوشیده است.

اولین نقشه تلسکوپی از سطح ماه را توماس هریوت در سال ۱۶۰۹ توانست تهیه و طراحی کند. اولین بار گالیله با استفاده از سایه کوههای ماه، توانست ارتفاع آنها را اندازه گیری کند.

اجرام که ساکنان این ایوانند

اسباب تردد خردمندند

هان تا سر رشته ادب گم نکنی

کائنات که مدبرند سرگرداند

ادیات آسمانی

شب تابستانی بسیار گرمی بود. آب خنکی که در حوض قدیمی مادر بزرگ به تلاطم افتاده بود ما را به میهمانی می خواند. رختخوابها را به آنجا منتقل کردیم و برای خواب آماده شدیم. نیمه شب، هنوز محو نمایشی ستارگان بودم که در آسمان نوری درخشید. با کمال حیرت دیدم که الهه مرداد به زمین آمد و گفت: آیا از بارش نورانی شب بعد خبر حاری؟ به فکر فرو رفتم و پس از رفتن او نیز تا صبح رؤیای شب بعد را در خواب دیدم.

با دوستانم تصمیم گرفتیم که این پدیده آسمانی را دور از هیاهوی شهر تماشا گر باشیم. اما افسوس که من نتوانستم همراه آنها باشم و آنها سر به بیابان نهاده و در کنار برج رادکان گرد هم آمدند. بنا به گفته خودشان هر کسی سعی می کرد از لحظه به لحظه حضورش حداکثر استفاده را بنماید اما من تنهای تنها شده بودم.

هوا که رو به تاریکی گذاشت دلم گرفت و آرام شروع به گریستن کردم. در همین حال و هوا بودم که نوازش دستی را احساس کردم. چشم گشودم، دوست دیرینه ام ماه بود خود را در آغوش افکندم و بلندتر گریستم، او آرام و بدون آنکه چیزی بگوید

مرا بلند کرد و به دست نسیم سپرد آخر ماه تنها دوست شب های تنهای من است و در این دیار غربت یگانه امیدی که می توان همیشه و همه شب نظاره اش کرد.

دقایقی بعد خودم را بالای برجی دیدم که به بلندای آن جهان چهره دیگری داشت، مغرور و خرسند ایستادم و ساعتها چشم به آسمان دوختم و شهابها را شمردم، صبح که دوستان برگشتند و برآیم از آنچه دیده بودند گفتند، فقط به آنها لیخند زدم و با خودم آرزو کردم ای کاش روزی در کشورم شاهد بارش شهابها باشم.

دانستنیهای نجوم

آخرین مأموریت فضایی کلمبیا چه بود؟

سفینه فضایی کلمبیا که در روز پنج شنبه ۱۶ ژوئن سال ۲۰۰۳ میلادی برابر با ۲۶ دی ماه سال ۱۳۸۲ هجری شمسی برای انجام یک مأموریت ۱۶ روزه عازم فضا گشته بود، بعد از ظهر روز شنبه اول فوریه برابر با ۱۲ بهمن ماه همان سال حدود ساعت ۱۷:۳۰ به وقت تهران، دقایقی قبل از فرود در فرودگاه «کندی» در ایالت فلوریدای آمریکا در آسمان شهر دالاس تگزاس متلاشی شد. برنامه اصلی این سفر انجام آزمایشاتی در مورد پدیده «ریزگرانش» و اجرای طرحهای ارائه شده از سوی دانش آموزان دبیرستان ۵ کشور شامل ایالات متحده آمریکا، استرالیا، ژاپن، لیختن شتاین و چین به ناسا بود که شامل آزمایشهایی در مورد زندگی نوعی ماهی موسوم به «مداک» مورچه ها، کرمهای ابریشم، عنکبوتها، نوعی رنور و همچنین بررسی واکنش گیاست و کلرید سدیم در محیط خارج از گرانش زمین بود.

سیاره ای که در حال تبخیر شدن است!

دانشمندان با استفاده از تلسکوپ فضایی هابل سیاره ای را کشف کرده اند که در همسایگی منظومه شمسی قرار دارد و اتمسفر آن در حال تبخیر است. این سیاره را جزء سیارات مشتری گون داغ قرار داده اند. اتمسفر خارجی این سیاره به علت گرمای ساره مرکزی آن چنان داغ و متیسط می شود که شروع به فرار از میدان جاذبه سیاره می کند. این ابر بزرگ هیدروژنی، سیاره را شبیه یک دنباله دار نموده است به احتمال زیاد بیشتر مواد تشکیل دهنده این سیاره تبخیر شده اند و وارد فضا می شوند و تنها هسته ای سخت از آن باقی خواهد ماند.

سیاره زهره و ابرهای اسیدی آن

سیاره زهره دارای سطحی بسیار گرم حدود ۷۰۰ درجه سانتیگراد با جوی اسیدی و فشار تقریباً ۱۰۰ اتمسفر است. همچنین مسأله شگفت انگیز وجود سولفید هیدروژن و دی اکسید سولفور با هم در جو زهره است و این در حالیست که این دو گاز به علت واکنش متقابل هیچگاه با هم جمع نمی شوند مگر آنکه عاملی آنها را بوجود بیاورد. دانشمندان دریافته اند که اینها در اثر وجود ابرهای اسیدی مرموزی بوجود آمده اند.